خواند اللهم انت ثقتي في كل كرب وانت رجائي في كل شدة و
انت لي في كل امر نزل بي ثقة وعدة كم من كرب يضعف عنه
الفؤاد وتقل فيه الحيلة ويخذل فيه الصديق ويشمت فيه العدو انزلته
بك وشكوته اليك رغبة مني اليك عمن سواك ففرجته وكشفته فانت
ولي كل نعمة وصاحب كل حسنة ومنتهى كل رغبة چون آن اشقیا بخندق
رسیدند و راه را از اینجا مسدود یافتند عنان کشیدند پس چون سید ابرار اصرار آن اشرار بر قتل
اخیار مشاهده نمود برای اتمام حجت بر ایشان برخواست و عمامه حضرت رسالت پناه بر سر بست
و شمشیر آن حضرت را حمایل کرد و در برابر لشکر اعدا آمد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
ادا کرد و در آخر خطبه بصدای بلند ایشان را ندا کرد اما بعد فانسبوني فانظروا من
انا ثم ارجعوا الى انفسكم فانظروا هل يصلح لكم قتلي وانتهاك حرمتي
ای قوم نسب مرا ببینید و بعد از آن رجوع بنفس خود کنید پس نظر کنید آیا شما را جایز است که متعرض من
را بقتل رسانید و حرمت مرا ضایع کنید الست ابن بنت نبيكم آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم
اولست ابن وصيه وابن عمه واول مؤمن مصدق لرسول الله آیا من پسر وصی و
پسر برادر او و پسر شخصی که از همه در اسلام سبقت دارد نیستم اوليس حمزة سيد الشهداء عم ابي
آیا حمزه که سید شهداست عم پدر من نیست اوليس جعفر الطيار يطير في الجنة بجناحين
عمي آیا حضرت جعفر طیار که در بهشت پرواز میکند عم من نیست اولم يبلغكم ما قال رسول
الله في ولاخي هذان سيدا شباب اهل الجنة آیا نشنیده اید که جد من رسول خدا صلی الله علیه

وسلم در حق من و برادر من گفت که بهترین جوانان اهل بهشت اند فان صدقتمونی بما اقول
وهو الحق والله ما تعمدت کذبا علمت ان الله یمقت علیه اهله
پس اگر حرف مرا باور دارید بهتر است زیرا که قسم میخورم بذات حق تعالی که من گاهی بکذب حرفی نگفته ام
وان کذبتمونی فان فیکم من ان سألتموه عن ذلک اخبرکم
و اگر سخن مرا باور ندارید پس بپرسید تا حال از اصحاب رسول الله بعضی زنده اند که اگر از ایشان بپرسید
شما را ازین حدیث خبر خواهند داد و از آنجمله جابر بن عبد الله انصاریست و ابو سعید خدری و سهل
ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک و غیر آنها اما فی هذا حاجز لکم عن سفک
دمی با این خبرها شما را بازنمیدارند از ریختن خون من ثم قال لهم الحسین فان کنتم
فی شک من هذا افتشکون انی ابن بنت نبیکم بعد از آن امام حسین فرمود
اگر با وجود این درین همه امور شک دارید پس درین هم شک خواهید کرد که من پسر دختر پیغمبر شما ام
فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری فیکم ولا
فی غیرکم پس قسم بخدا که بر روی زمین غیر از من هیچکسی را نخواهید یافت که پسر دختر پیغمبر شما
باشد اتطلبونی بقتیل منکم او مال لکم استهلکتم بقصاص
من جراحة آیا من خونی کرده ام که قصاص آن میخواهید یا مال را گرفته ام یا کسی از شما را زخمی کرده ام
پس آن کافران زبان در کام خاموشی کشیدند و در جواب سید الشهدا حرفی نگفتند ثم نادی
یا عباد الله انی عذت بربی وربکم ان ترجمونی اعوذ بربی
وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب پس سوی اصحاب کرام

خود مراجعت نمود و تهیه حرب مخالفان را درست کرد و آن بی شرمان رو بآن بزرگواران آوردند

چون حر بن یزید دید که کار بمحاربه انجامید نزدیک عمر بن سعد آمد و گفت ایا تو با این مرد جنگ

خواهی کرد گفت بلی چنان جنگ خواهم کرد که سرها جدا شوند و دستها بریده گردند حر

گفت ایا بآنچه میگوید که دست از او بردارید راضی نمیشوید عمر گفت که اگر اختیار با من میبود

راضی میشدم لیکن امیر تو راضی نمیشود پس حر بجای خود برگشت و با قرة بن قیس گفت اسپ خود را

آب داده او گفت که نه قیس گفت که حر را چنان گمان کردم که میرود و اسپ خود را آب دهد

و اگر میدانستم که میخواهد بخدمت آنحضرت رود من نیز با او رفیق میشدم ناگاه دیدم که بجانب

لشکر امام حسین صلوات الله علیه میرود پس مهاجر بن اوس با او رسید و دید که لرزه بر اندامش

افتاده مهاجر گفت که من ترا شجاع‌ترین مردم اهل کوفه میدانستم این چه حالت است که در تو

مشاهده مینمایم حر گفت که چنان نیست که تو گمان کرده و لیکن خود را در میان بهشت و جهنم

مترددکرده ام و بهشت را اختیار کردم و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند اختیار جهنم نخواهم

کرد پس مرد از اسپ تاخت و بخدمت سید الشهدا شتافت و دست بر سر گذاشت و گفت

خداوندا توبه میکنم توبه مرا قبول کن و بدرستی که دلهای دوستان ترا ترسانیدم

و فرزندان پیغمبر ترا در بیم افکندم پس گفت یا ابن رسول الله منم که نگذاشتم که برگردی و ترا باینمکان

آوردم و لیکن نمیدانستم که ایشان با تو چنین خواهند کرد اما توبه من مقبول میشود حضرت فرمود

بلی اگر توبه کنی خدا توبه ترا قبول میکند گفت یا ابن رسول الله پس دستوری ده که اول من بجنگ

اینکافران بروم چون دستوری یافت رخش خود را بمعرکه درآمد و لشکر مخالفان را ندا کرد که ای

اهل کوفه با دوران شما نامه شما گرفتار کردند این بنده شایسته بزرگوار را بوعدهای دروغ خود طلبیدید

واکنون شمشیر بروی او کشیدید و او را حضرت برگشتن نمیدهید و آب فرات را که یهود و نصاری

و مجوس و سگ و خوک می آشامند با و و اهلبیت او روا نمیدارید و با چنین حالت پاداش

امید شفاعت پیغمبر خود دارید خدا شما را از تشنگی روز قیامت نجات ندهد چون آن کافران

او را نشانه تیرهای خود کردند بخدمت حضرت برگشت که وداع کند پس عمر لعین تیری در کمان

گذاشت و بجانب عسکر امام مومنان انداخت و گفت گواه باشید که اول کسیکه تیر بسوی ایشان

انداخت من بودم پس یکدفعه جمیع آن کافران تیرها از کمان نفاق بسوی آن امام آفاق انداختند

و کم کسی از اصحاب آنحضرت ماند که در آن حمله مجروح نشد و بروایتی در آن حمله پنجاه نفر شربت شهادت

از جام سعادت چشیدند و بسیار شهید الحق گردیدند حضرت فرمود با اصحاب خود که مردانه باشید

که این تیرها رسولان این گروه غدار است بسوی شما پس حر گفت یا ابن رسول الله چون

اول من بر سر راه تو آمدم میخواهم دستوری دهی که اول من در راه تو کشته شوم چون رخصت

یافت بمعرکه قتال شتافت و رجز میخواند و شجاعان معرکه نبرد را بر خاک هلاکت انداخت تا آنکه

چهل نفر ایشان را بجهنم فرستاد و پنجاه و بروایت امام زین العابدین هژده نفر

از آن اشقیا را بدرکات جهنم فرستاد و چون اسپش را پی کردند پیاده جنگ کرد تا او را از پا در آوردند

و اصحاب حضرت او را از معرکه برآورده بخدمت آنحضرت آوردند و هنوز رمقی از حیات در وجود

و خون از زخمهای او میریخت امام حسین صلوات الله علیه دست مبارک بر روی او کشید

و فرمود چنانچه مادر تو ترا حر نام کرده است در دنیا و عقبی آزادی و گویند که ایوب بن مشرح

او را شهید کرد فلم یزل یقتل من اصحاب الحسین الواحد والاثنین

فیبین ذلک فیهم لقلتهم ویقتل من اصحاب عمر العشرة فلا یتبین فیهم

یعنی اصحاب کبار آنحضرت مقاتله میکردند و یک نفر از ایشان که شهید میشد در لشکر ایشان

پیدا می شد و ده نفر که از لشکر عمر سعد کشته میشدند هیچ نمی شد فلما رای ذلک ابو ثمامه

الصیداوی قال للحسین یا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفداء هولاء اقتربوا

منک ولا والله لا تقتل حتی اقتل پس هرگاه ابو ثمامه صایدی دید که مخالفان ابتدا

نمود و گفت یا بن رسول الله جانم فدای تو باد لشکر مخالف تو نزدیک شده است و قسم بخدا

نمی گذارم که تو شهید شوی پیش از اینکه من شهید شوم واحب ان القی الله ربی وقد

صلیت هذه الصلوة و میخواهم که خدای خود را ملاقات کنم در حالتیکه نماز این وقت کرده باشم

فرفع الحسین براسه الی السماء وقال ذکرت الصلوة جعلک الله من

المصلین پس امام شهید سر باسمان کرد و فرمود که نماز را یاد آوردی خدا ترا از نمازگذارندگان

گرداند سلوهم یکفوا عنا حتی نصلی از ایشان مهلتی طلب کنید که نماز بجا آریم فقال

الحصین بن نمیر انها لا تقبل پس حصین ملعون گفت که نماز شما مقبول نیست پس حبیب

بن مظاهر گفت که نماز فرزند رسول مقبول نیست و نماز چون تو ناپاک مقبول است فقال الحسین

لزهیر بن القین و سعید بن عبد الله تقدما امامی حتی اصلی الظهر

فتقدما امامی فصلی بهم صلوة الخوف پس زهیر بن قین و سعید بن عبد الله در پیش

روی آنحضرت ایستادند و جان خود را فدای آن حضرت میکردند و هر تیر و نیزه که از جانب لشکر

بسوی آنحضرت می آمدند و بزرگواریجان قبول نمیکردند تا اینکه سعید از بسیاری جراحت بر زمین افتاد و حضرت نماز را بعنوان نماز خوف بجا آورد و همچنین هریک از اصحاب آنحضرت بتفصیلیکه در کتب معتمده مسطور است بدرجه شهادت رسیدند پس نماند کسیکه در نصرت آن حضرت خود را نثار سازد و غیر از اهلبیت رسالت و خویشان و اقارب آن امام رفیع مقام و جمله اینها منحصر بود و شدند در اولاد حضرت امیرالمومنین و اولاد جعفر طیار و اولاد عقیل فاجتمعوا یودع بعضهم بعضا و عزموا علی الحرب پس اینها مجتمع شده شروع کردند در وداع کردن یکدیگر و خود را مهیا کردن برای جنگ پس اول از همه عبد الله بن مسلم برای جنگ بیرون آمد و به حمله نود و هشت تا کس را بجهنم فرستاد و بعد از آن ازدی عمرو بن صبیح شربت شهادت چشید ابوالفرج روایت کرده که مادر عبد الله صهبا حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بود و بعد از آن محمد برادر او رو بمیدان نهاد و جمعی از بدبختان را بقتل آورد بعد از آن جعفر عقیل برادر مسلم بن عقیل و بعد از آن عبد الرحمن بن عقیل و بعد از آن بنا بر روایتی علی پسر عقیل هریک شربت شهادت چشیدند چون نوبت باولاد جعفر طیار رضی الله عنه رسید اول محمد پسر عبد الله بن جعفر قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و ده نفر از اشقیا را بجهنم فرستاد و به تیغ بیدریغ عامر بن نهشل شربت شهادت چشید بعد از آن عون برادر بزرگوار او بمعرکه در آمد و بروایتی عبد الله برادر او نیز در آن صحرا بدرجه شهادت رسید چون نوبت باولاد جناب امیرالمومنین صلوات الله علیه رسید

خرج القاسم بن الحسن علیه السلام و هو غلام صغیر لم یبلغ الحلم

حضرت قاسم پسر امام حسن صلوات الله علیه برای مبارزت بیرون آمد و او هنوز بسن بلوغ نرسیده بود فلما نظر الحسین الیه قد برز اعتنقه و جعلا یبکیان پس چون امام شهید دید که قاسم

باراده جنگ بیرون آمده او را در بر کشید و مرد و جناب با هم بگریستند و جناب امام حسین بالقدر

بگریست که مدهوش گردید استأذن الحسین فی المبارزة بعد از ان حضرت قاسم

از عم بزرگوار رخصت جهاد طلبید و در ان باب مبالغه مینمود فابی الحسین ان یاذن له و حضرت

امام حسین در باب رخصت مضایقه می نمود فلم یزل الغلام یقبل یدیه و رجلیه حتی اذن

له و حضرت قاسم بر پای عم بزرگوار خود افتاد و چندان بوسید و استغاثه کرد که از امام حسین صلوات الله

علیه رخصت حاصل کرد فخرج و دموعه تسیل علی خدیه پس بمیدان در آمد در حالتیکه

اشک از چشمهای مبارک جاری بود و بان خورد سالی در یک حمله سی و پنج نفر از ان سنگین دلان بجهنم

بعرض فنا فرستاد راوی گوید که من در لشکر عمر نحس بودم که کودکی از لشکر امام حسین جدا شده

و متوجه لشکرگاه گردید و نور از جبین مبین او می تابید و پیراهنی و ازاری پوشیده بود و دو نعل در پا داشت

که بند نعل راست او گسیخته بود در انحال عمر بن سعد الازدی گفت بخدا سوگند میروم تا او را بقتل آورم

گفتم سبحان الله آیا دل تو تاب آن دارد که بر او ضربتی زنی این گروهی که او را در بر گرفته اند

برای کشتن او کافی اند پس آن ملعون بکبر اسب تاخت ضربتی بر سر ان امام زاده مطهر زد پس

آن طفل بر رو افتاد و ندا در داد یا عماه و فریاد کرد که ای عم من مرا دریاب فجاء الحسین کان

الصقر المنقض متخلل الصفوف راوی گوید که ناگاه دیدم که امام حسین صلی الله علیه با تند عقاب

آمد و صفها را شکافت و شد شدة اللیث و چون شیر خشمناک بران کافر ناپاک حمله کرد و تیغی حواله قاتل

آن امام زاده مظلوم کرد و آن لعین دست پیش آورد حضرت دست او را جدا کرد و آن ملعون فریاد زد

پس لشکر اهل نفاق جمع شدند که آن ملعون را از دست حضرت رها کنند و جنگ در پیوست و آن

چون کشته شد و آن معصوم در زیر سم اسپان مخالفان کوفته شد فانجلت الغبرة فاذا الحسین
قائم علی راس القاسم پس چون آنحضرت آن کافران را دور کرد و غبار برطرف شد خود را بر
نعش حضرت قاسم دید و سر نحس رحلیه دید که قاسم پا بر زمین می ساید و عزم پرواز اعلای
علیین دارد فقال الحسین یعز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک فلا
ینفعک امام حسین صلوات الله گفت بخدا سوگند که بر عم تو بسیار گرانست که تو او را بیاری خود
طلبی و او یاری تو نتواند کرد بعدا للقوم قتلوک دوری رحمت است از قومی که ترا بقتل آوردند
وای بر گروهی که پدر و جد تو خصم ایشان باشد پس آن شهید معصوم را برداشت و سینه اش بر سینه
خود گذاشت و پاهای او بر زمین می کشید و او را برد تا در میان کشتگان اهل بیت خود گذاشت
و چون نوبت بفرزندان امیرالمؤمنین ع قدم بمیدان کارزار نهاد و گروهی از کافران را بسرای
جهنم فرستاد بروایتی هر تیغ عبدالله بن عقبه شربت شهادت چشید و همچنین هر یک از
پسران امیرالمؤمنین علیه السلام جهاد رفته مقاتله کردند بر ریاض جنان پرواز کردند پس نماند
کسی از برادران حضرت امام مگر حضرت عباس علی ع که در آن روز علمدار برادر بزرگوار
خود امام حسین صلوات الله علیه بود و حضرت عباس علی از همه برادران خود بزرگتر بود
و بحسن جمال و صباحت و شجاعت و شوکت و تنومندی از اهل زمان خود بهتر بود و بحسن جمال
ممتاز بودند و چون بر اسپان بلند سوار میشدند پاهای او بر زمین میرسید و ماه بنی هاشم
میگفتند فلما رای وحدته پس هرگاه برادر خود را تنها دید آمد و قال یا اخی هل
من رخصة پیش برادر بزرگوار خود آمد و گفت ای برادر بزرگوار آیا مرا اجازت هست که خود را

فدانیو سازم فبکاء الحسین بکاء شدید حضرت از استماع حرف رخصت از زبان برادر
مهربان سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بین جاری گردانید ثم قال یا اخی انت
صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسکری وگفت ای برادر
علمداری منی و از رفتن تو لشکر من از هم می پاشد فقال العباس قد ضاق صدری
وسئمت من الحیوة و ارید ان اطلب ثاری من هولاء المنافقین
پس عباس گفت ای برادر بزرگوار سینه من از کشته شدن برادران و یاران و دوستان
تنگ شده است و از زندگی ملول شده ام و آرزومندی لقای حق تعالی گردیده ام و دیگر تاب
مصیبت دوستان ندارم میخواهم در طلب خون برادران و خویشان را از مخالفین برآرم
فقال الحسین فاطلب هولاء الاطفال قلیلة من الماء پس امام غریب فرمود
اگر البته عازم سفر آخرت گردیده ای برای بروکیان سرادق عصمت و کودکان اهلبیت
رسالت تحصیل کن که از تشنگی بیتاب گردیده اند عباس نزدیک آن سنگین دلان بیچاره رفت و گفت
ای لشکریان اگر بجان شما ما گنه کاریم زنان و اطفال ما چه گنهکاره اند بر ایشان ترحم کنید و شر
آبی بایشان دهید چون دید که نصیحت و پند در آن کافران اثر نمی کند بخدمت حضرت برگشته
فسمع الاطفال ینادون العطش پس ناگاه از خیمها صدای العطش بگوش عباس رسید
فرکب فرسه و اخذ رمحه و قربته و قصد نحو الفرات بیتاب شده بر اسب خود
سوار شد و نیزه و مشک برداشت و متوجه شط فرات گردید فاحاط به اربعة آلاف
ممن کانوا موکلین بالفرات چون نزدیک نهر رسید چهار هزار نامرد که بر آب موکل

بودند ان غریب مظلوم را در میان گرفتند ورموه بالنبال فکشفهم
وقتل منهم علی ما روی ثمانین رجلاً حتی دخل الماء پس آن شیر نفس را ایشان
کردند آن شیر بیشه شجاعت خود را بر آن سپاه مقیاس زد و هشتاد نفر از ایشان را با تن
تنها بر زمین افکند و خود را به آب رسانید فلما اراد ان یشرب غرفة من الماء
ذکر عطش الحسین واهل بیته فرمی الماء ملاء القربة و چون کفی از آب
برگرفت که بیاشامد تشنگی امام مظلوم و اهل بیت او را بیاد آورد و آن آب را بریخت و مشک را پر کرد
وحملها علی کتفه الایمن وتوجه نحو الخیمة مشک را بر دوش کشیده جنگ کنان
متوجه خیمها گردید فقطعوا علیه الطریق واحاطوا به من کل جانب ان کافران
بیحیا سر راه بر او گرفتند و بر دور او را احاطه کردند فحاربهم حتی ضرب نوفل الازرق
علی یده الیمنی فقطعها ناگاه نوفل بیحیا ضربتی بر دست راست آن حضرت زد دست راست
آن حضرت جدا گردید فحمل القربة علی کتفه الایسر فکمن له حکم بن الطفیل
من وراء نخلة فضربه علی شماله پس حضرت عباس علی مشک را بر دوش چپ گرفته
و شمشیر را بدست چپ گرفته جهاد دیگر در راه مینمود ناگاه حکم بن طفیل ملعون ضربتی بر آورد
و دست چپش جدا کرد فحمل القربة باسنانه آن فرزند شیر خدا مشک را بدندان گرفت
و اسپ را بدوانید فجاء سهم فاصاب القربة واریق ماؤها ناگاه تیری بر
مشک خورد و آب بزمین ریخت ثم جاء سهم اخر فاصاب صدره فانقلب عن
فرسه تیری دیگر بر سینه بی کینه اش آمد و از اسپ در گردید و صاح الی اخیه الحسین

علیهما السلام ادرک بنی پس ندا کرد که ای برادر بزرگوار مرا دریاب فلما اتاه

راه صریعا فبکی وحمله الی الخیمه چون امام حسین هم صدای آن برادر نیکوکردار را شنید

خود را باو رسانید و چون او را بان حال مشاهده کرد آه حسرت از دل پر درد برکشید

و قطرات اشک خونین از دیده بارید و گفت الان انکسر ظهری وقلت حیلتی این زمان

بشکست پشت من و کم شد چاره من و چون عباس علی شهید شد و کسی از اهلبیت رسالت بغیر اولاد

کرام آنحضرت نماند حضرت علی اکبر نزد پدر بزرگوار آمد و در آن وقت از عمر شریف او هجده سال

گذشته بود و در حسن جمال و فضل و کمال عدیل خود نداشت و بصورت شبیه ترین مردم

بود بحضرت رسالت صلعم و هرگاه اهل مدینه مشتاق لقای آنحضرت میشدند بنزد آن امام زاده

عدیم المثال می آمدند و بجمال با کمالش نظر میکردند فرفع الحسین شیبة الی السما

پس امام حسین محاسن مبارک را که از پیری در آن ظاهر بود گرفته رو بآسمان کرد وقال

اَللّٰهُمَّ اَشْهَدُ عَلٰی هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ خداوندا تو گواه باش بر ایشان فقد برز

الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولک که فرزند حضرت

رسالت پناه که شبیه ترین مردم است در گفتار و صورت بآنحضرت بسوی ایشان بیرون رفت

کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه هرگاه مشتاق لقای پیغمبر میشدیم بسوی

جمال او نگاه میکردیم ثم حمل علی بن الحسین علی القوم فلم یقاتل حتی ضج الناس

من کثیر من قبل منهم پس علی اکبر بن الحسین حمله نمود و مقاتله می نمود و به هر طرف

که حمله می نمود گروهی را بر خاک می افکند تا اینکه لشکر مخالفان فریاد برکشیدند دوی

انه قتل علی عطشه مائة وعشرون رجلا مرویست که از دست آن حضرت یک صد و بیست

نفر از ان مخالفان بجهنم واصل شدند ثم رجع الی ابیه وقد اصابه جراحة کثیرة

پس نزد پدر بزرگوار خود آمد و دران حالت بدن شریفش زخمهای بسیار رسیده بود فقال یا

ابه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی گفت ای پدر مهربان از تشنگی بجان آمدم

وسنگینی آهن زیاده بر در مشقت می انداخت فهل الی شربة من ماء سبیل نتقوی

بها علی الاعداء اگر شربت آبی یابم دمار از دشمنان برمی آورم فبکی الحسین حضرت

امام حسین صلوات الله از حرف فرزند بگریه درآمد وقال یا بنی یعز علی محمد وعلی علی ابن ابیطالب

وعلی ان تدعوهم فلا یجیبوک وتستغیث فلا یغیثوک فرمود ای فرزند ارجمند

بر محمد مصطفی و علی مرتضی و پدر تو دشوار است که ترا باینحالت تشنه بینند و شربت آبی بتو نتوانند

رسانید یا بنی هات لسانک فاخذ بلسانه فمصه ودفع الیه خاتمه.

وقال امسکه فی فیک وارجع الی قتال عدوک فانی ارجو

لا تمسی حتی یسقیک جدک بکاسه پس زبان جگر گوشه خود را در دهان معجز نشان خود

گذاشت و مکید و انگشتری خود را بآن فرزند دلبند داد که در دهان گذاشت فرمود که ای

نور دیده برو بجنگ دشمنان دین که درین زودی از دست جد بزرگوار خود از حوض کوثر سیراب

خواهی شد پس باز ان جگر گوشه سید شهدا و سبط شیر خدا خود را بر قلب لشکر زد و هشتصد نفر

دیگر از ایشان بدرک اسفل نیران فرستاد و در آخر کار منقذ بن مره ضربتی بر سر آن بزرگوار

زد که افتاد و او بر گردن اسپ خسپیده [illegible] میان لشکر مخالفان برد و آن بی حیات

جگر گوشهٔ رسول خدا را بضرب شمشیرها پاره پاره کردند پس فریاد کرد که ای پدر بزرگوار اینک جد عالی مقدار مرا
از کاسه سیراب گردانید که هرگز تشنه نخواهم شد وَهُوَ یَقُولُ العجل العجل فان لک کاسا
مذخورة حتی تشربها الساعة وعلی ابن الحسین دران ساعت گفت که ای پدر بزرگوار
زود بیا که آنجناب کاسه دیگر برای تو بکف گرفته انتظار تو می کشد فصاح الحسین و قال
قتل الله قوما قتلوک وما اجراهم علی الرحمن وعلی رسوله وَعلی انتهاک
حرمة الرسول پس جناب امام حسین صلوات الله علیه نعره زد و فرمود حق تعالی قتل کند قومی
را که ترا بناحق قتل کردند چه چیز این ملاعین را باعث شد که سبب کشتن تو پاس خدا و حرمت
رسول نکردند علی الدنیا بعدک العفا خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا که بعد از تو باشد
قال حمید بن مسلم فکانی انظر الی امرأة خرجت مسرعة تنادی بالویل
والثبور راوی گوید که چون علی اکبر شهید شد دیدم زنی شتابانه از خیمه حرم محترم آن حضرت بیرون
دوید فریاد و واویلا و واثبورا برکشید وَتَقُولُ یا حبیباه وَیا ثمرة فؤاداه یا نور عیناه
و می گفت ای نور دیده اخیار و ای میوه دل افگار و ای حبیب قلب برادر بزرگوار وَجاءت
وانکبت علیه وجسد مطهر آن امامزاده را در بر کشید فجاء الحسین اخذ بیدها
فردها الی الفسطاط پس امام حسین ع آمد و دست او را گرفت و بسوی خیمه برگردانید ثم
التفت الحسین عن یمینه فلم یری احدا من الرجال والتفت عن یساره
فلم یری احدا پس چون امام حسین ع بجانب راست و بجانب چپ نگاه کرد دید که هیچکس از رجال
نمانده که شربت شهادت نچشیده باشد فخرج علی ابن الحسین وَکان مریضا.

لا يقدر ان يقل سيفه پس امام زين العابدين ع بيمار بود و قدرت بر شمشير بر داشتن نداشت
و با آنحالت چون پدر بزرگوار غريب خود را تنها ديد شمشير بر داشت و خواست كه بجانب معركه رود ام كلثوم
نادى خلفه يا بنى ارجع ام كلثوم فرياد برآورد كه اى نور ديده كجا ميروى فقال
يا عمتاه ذرينى اقاتل بين يديه يابن رسول الله امام زين العابدين گفت اى عمه
بزرگوار بگذار كه جان خود را فداى پدر بزرگوار خود گردانم فقال الحسين يا ام كلثوم خذيه
لئلا تبقى الارض خاليه من نسل آل محمد پس امام حسين گفت كه اى كلثوم او را مگذار
كه بميدان رود كه تا زمين از فرزند رسول خالى نباشد و خليفه و جانشين من او خواهد بود فلما لم يبق غير
الحسين وغير النساء نادى هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله پس آن
امام شهيد براى اتمام حجت ندا كرد و فرياد زد كه آيا كسى هست كه از حرم حضرت رسالت دفع ضرر اهل شقاوت
نمايد هل موحد يخاف الله فينا آيا خدا پرستى هست كه در حق ما از خدا بترسد هل من مغيث
يرجو الله فى اغاثتنا آيا فرياد رسى هست كه در فرياد رسى ما از خدا اميد ثواب داشته باشد وارتفعت
اصوات النساء بالويل چون حرم محترم آنحضرت صداى استغاثه آن امام غريب را شنيدند
و صداى شيون و گريه و زارى از سراپرده هاى عصمت بلند شد فتقدم الى باب الخيمه فقال
ناولونى عليا ابنى الطفل حتى اودعه پس امام حسين صلوات الله عليه بدر خيمه حرم آمد
و فرمود كه فرزند كودك من على اصغر را بمن دهيد كه او را وداع كنم فناولوه الصبى فجعل يقبله
وهو يقول ويل لهؤلاء القوم اذا كان جدك المصطفى خصمهم
چون آن طفل را امام بدست مظلوم داده اند او را بوسيد و گفت واى بر اين كافران در هنگامى كه

جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم خصم ایشان باشد والصبی من هجره اذ رماه
حرملة بن کاهل الاسدی بسهم فذبحه فی حجر الحسین، آنگاه حرملة بن کاهل لعین
تیری از کمان رها کرد و بر حلق آن امامزاده معصوم آمد و در دامن پدر بزرگوار شهید شد روی
فی الاحتجاج انه نزل علیه السلام عن فرسه وحفر للصبی بجفن سیفه ورمله بدمه
ودفنه پس امام حسین از اسپ فرود آمد و برای جگر گوشه خود از نوک نیام شمشیر قبری کنده و بعوض کفن [illegible]
بدن او ملبس در همان موضع دفن کرد پس بر اسپ سوار شد والتفت الی الخیمة ونادی
یا سکینة ویا فاطمة یا زینب یا ام کلثوم پس بر خیمه حرم محترم التفات نموده
ندا کرد که ای سکینه و ای فاطمه علیکن منی السلام بر شما باد از طرف من سلام وداع
فنادته سکینة یا ابه استسلمت للموت پس سکینه بیتاب شده گفت ای پدر بزرگوار این
سلام موت و تن بمرگ داده فقال کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین
حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمود که چگونه تسلیم موت نکند شخصی که یاوری نداشته باشد
فصاحت النساء پس صدای شیون از خیمهای حرم بلند شد و صدای الوداع الوداع و ناله
الفراق از زمین بآسمان رسید فسکتهن الحسین وحمل علی القوم پس امام حسین صلوات الله
ایشان را امر بصبر فرموده رو بمیدان کارزار آورد و با عدای دین جهاد میکرد تا آنکه شربت
شهادت چشید صلوات الله علیه وآله مواعظ و نصایح و احادیث ذکر معاد که در روز جمعه
هفدهم شهر محرم سنه یکهزار و دو صد و یک هجری خوانده شد
باید دانست که اصل خامس از اصول خمسه دین که انسان را اعتقاد کردن بآن لازم است

معاد است چنانچه قبل ازین در بعضی مبهما از ان اشعار رفته پس بخاطر قاصر رسید که امروز مجملی از بیان
حقیقت آن و کیفیت حشر و نشر خلایق و بیان قرب و منزلت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و جناب ائمه معصومین علیهم السلام با رعایت کمال اختصار بخدمت صاحبان عرض نماید
و غایت و مقصود ازین بیان دو چیز است یکی انکه چونکه عمده از اسبابیکه انسان را باعث بر فعل
طاعات و اجتناب از ارتکاب معاصی میشود اعتقاد معاد است پس لابد است که انسان
حقیقت ان را و حقیقت ان را بداند دویم انکه با ملاحظه علو درجات مقربان درگاه الهی و صبر و
تحمل ایشان بر مصایب دنیا چنانچه از استماع احوال جناب سید الشهداء ع واضح گردید موجب این
شود اگر بعضی از ما بعضی از مکاره این جهان مبتلا شوند تاسی به پیشوایان و موالی خود نموده بران صبر
نمایند و متوقع ثواب جمیل و اجر جزیل از جانب حق تعالی باشند و الله ولی التوفیق پوشیده نماند
که از آیات و احادیث بسیار ظاهر میشود که غیر از ذات حق سبحانه و تعالی همه چیز در معرض فنا و زوال است
و در وقتی از اوقات عدم طاری بر هر چه خلعت وجود پوشیده عارض خواهد شد از انجمله قول حق
سبحانه و تعالی است كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ و قوله تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
الْمَوْتِ و امثال آن در کتاب عین الحیوة باسناد حسین بن سعید از یعقوب بن الاحمر منقول است
که وقتی که حضرت اسماعیل پسر حضرت صادق صلوات الله علیه در حین حیوة آن حضرت وفات
کرد من بقرب تعزیه بخدمت آن حضرت رفتم و انچه رسم تعزیه است بجا آوردم جناب آنحضرت
فرمودند که حق سبحانه و تعالی تعزیه نبی خود را نموده جائیکه میفرماید انک میت و انهم میتون
و حیث قال کل نفس ذائقة الموت پس آنحضرت فرمودند تمام انچه که بر روی زمین است

خواهد مرد تا اینکه یک کس باقی نخواهد ماند بعد از آن اهل آسمانها خواهند مرد و یکی از آنها زنده نخواهد ماند مگر ملک
موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل هم بمیرند پس حاملان عرش عرض خواهند نمود که خداوندا
این هر دو فرشته رسول و امین تو بودند که بواسطه ایشان وحیها بسوی انبیاء میفرستادی پس
حق سبحانه و تعالی در جواب خواهد فرمود که قضای من برین جاری شده که هر که خلعت حیات پوشیده
باشد باید شربت ممات چشد پس هر دو فرشته هم بمیرند پس حق سبحانه و تعالی از ملک الموت بپرسد با وجود
اینکه خود آگاه که الحال که باقیمانده پس ملک الموت عرض میکند که غیر از من و حاملان عرش کسی
نمانده پس میفرماید که بحاملان عرش بگو که ایشان هم بمیرند بعد از آن ملک الموت می آید پیش روی
عظمت و جلالت حق تعالی می ایستد و از غایت خوف چشم بر هم نمیزند پس حق تعالی میپرسد
که الحال که باقیمانده پس ملک الموت میگوید که غیر از من هیچ متنفسی باقی نمانده است حق تعالی
میفرماید که تو هم بمیر پس او هم بمیرد و بعد از آن او سبحانه و تعالی زمین و آسمان را حرکت میدهد
و میفرماید که کجا اند آنها که بمن شریک قرار میدادند و قایل میشدند باینکه غیر من خدای دیگر هم دارند
و ازین قبیل احادیث بسیار است و عقل هم تجویز میکند این را چه آنچه غیر خداست ممکن است
و ممکن آنست که قابلیت وجود و عدم داشته باشد پس قول بمقتضای نصوص متعین باشد
آری جای تامل است اینکه مراد ازین فنا آیا اعدام محض است تا اعاده آن مستلزم اعاده
معدوم باشد یا مراد از آن تفریق اجزا است تا اعاده آن عبارت از متصل ساختن اجزای
متفرق باشد از کلام محقق بلیغ طوسی علیه الرحمة که در تجرید است مستفاد میشود که مراد از آن
عدم تفرق اجزا است و تایید خود اشاره نمود بقصه حضرت ابراهیم که حق سبحانه و تعالی در

قرآن مجید از آن خبر داده حیث قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی پس حق سبحانه
و تعالی در جواب او گفت فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل
جبل منهن جزءا ثم ادعهن یأتینک سعیا و ملا حسن در کتاب عین الیقین گفته که موت
بالکل از اعدام نیست بلکه فرق میکند میان روح و بدن و لهذا ورد فی الحدیث النبوی
صلی الله علیه و آله خلقتم للبقاء لا للفناء و هم مرویست که فرموده که خلقتم للابد
و انما تنقلون من دار الی دار و حق تعالی در قرآن میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون بما آتاهم الله من فضله
و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم
یحزنون و از مضمون کلام مولانا مجلسی ظاهر میشود که اکثر متکلمین باین قائل شده اند و در تضعیف این
قول مضمون حدیثی ذکر نموده که حاصل مضمون آن اینست که جناب صادق صلوات الله علیه فرموده
که روح بعد از مفارقت بدن باقی می ماند تا وقتی که صور دمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند
نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را همچنانچه اول خلق کرده پس مقتضای جمع میان
اخبار آنست که قائل شویم بجواز اعاده معدوم چه تا حال دلیل قطعی بر استحاله آن قائم نشده
و میگوییم که مراد از بقا ابدیه روح که حدیث نبوی متضمن آنست باعتبار ابدیه آنست نظر باکثر اجزای زمان
و از عالم نمائیم بلکه نفوس ناطقه تا دمیدن صور در ایام برزخ باقیمانند و بعد از آن اجسام ارواح
تا وقتیکه حق تعالی خواهد معدوم میشود چیزی از آن باقی نمیماند پس حق تعالی باز اعاده آن مینماید علاوه
اینکه در صورت قول بتفرق اجسام هم میباید قائل شد بجواز اعاده معدوم چه در صورت تفرق چیزی اجزا باقیمانند

لیکن تشخص زیدی البته باقی نمیماند پس برای اعاده زید لابد است از اعاده تشخص آن که معدوم شده مگر اینکه
بگوییم که تشخص زیدی قایم است بنفس ناطقه و بفانی شدن بدن و تبدیل آن تشخص زیدی فانی و
متبدل نمی شود چنانچه باین قایل شده محقق صدرالدین و ازینجاست که زید بعینه باقی میماند هرچند
بعضی از اعضای او یا اکثر آن را بریده باشند و سوخته باشند و هم اینجاست که حق تعالی بعضی از
افراد بشر را بصورت خوک و بعضی را بصورت سگ و امثال آن چنانچه که از احادیث کثیره
مستفاد میشود مبعوث خواهد گردانید با وجود آنکه اینها باعیانها همان اشخاص اند که در دنیا
مرتکب معاصی حق تعالی شده اند و هرچند این حرف بسیار متین است لیکن با وجود قول این
هم قایل نباید شد که در بعضی احیان از زمان ما سوی الله معدوم خواهد شد بعدم صرف بنا بر ظواهر
اکثری از آیات و احادیث که بعضی از آنها گذشت و اولی از همه آنست که بالاجمال قایل بفنای اشیا
باید شد و جزم بتفاصیل آن نباید کرد والله یعلم بالصواب و هرگاه که این دانسته شد پس بباید دانست
که وجوب معاد و بودن آن ضروری فی الجمله بچند وجه مستفاد میشود یکی اینکه هرگاه حق سبحانه
و تعالی عادل است پس لابد است که انتقام مظلوم از ظالم بگیرد و عوض مصایب و مکاره
که ببندگان میرسد ثواب کرامت کند و هرگاه معلوم است که درین نشاه بسبب اکثر اشخاص
این انتقام و ثواب صورت نمی پذیرد پس لابد است که نشاء دیگر هم باشد تا در آنجا بحصول پیوندد
دوم اینکه حق تعالی وعده ثواب بر طاعت و وعید عقاب بر معصیت بعد موت بندگان
نموده و آن بدون عود و رجوع ممکن نیست سیوم اینکه اگر معاد نباشد لازم آید که حکیم علی الاطلاق
مخلوقات را عبث خلق کرده باشد زیرا که منافع دنیوی چونکه با صنعاف آن از کدورات

والام روحانی و جسمانی و مصایب و محن گشته قابلیت این ندارد که مقصود از خلق آن باشد
پس لابد است که نشأه دیگر هم باشد که در اینجا مطیعین بثواب ابدی فائز شوند و همین مراد حق
سبحانه و تعالی است از قوله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ
إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ و از اینجاست که حکما با وجود انکار نمودن ایشان اکثری از ضروریات
دین را قائل بمعاد فی الجمله شده اند و میگویند که نفس ناطقه بعد مفارقت بدن باقی میماند پس اگر جاهل
بوده و تحصیل کمال نکرده پس بسیار متألم می شود چونکه ادراک نقصان خود میکند و چاره از زوال آن
ندارد و در دنیا که ادراک آن نمیکند و متألم نمی شود بسبب آنست که در علایق بدنیه و شوائب
عادیه منغمس و مستغرق است و حال اینکس نزدیک حکما مثل حال کفار است نزدیک ما که همیشه معذب
خواهند بود و اگر عالم است لیکن بصفات ردیه متصف بوده پس چون بعد مفارقت بدن
بر قباحت صفتهای خود مطلع میشود متألم میگردد و لیکن چونکه صفات ذمیمه از رهگذر معاشرت
بدن حاصل شده بعد مفارقت بتدریج زایل میشود و حال اینکس مثل حال مؤمن فاسق است
نزد ما و اگر صفات حمیده دارد با ادراک کمالات خود متبهج و مسرور میگردد و در محل خود ثابت شده
که لذت روحانی از لذت جسمانی بمراتب بهتر است و حال او مثل حال مؤمن متقی است نزد ما اما
نزد محققین علمای اهل اسلام پس معاد جسمانی و روحانی هر دو ثابت است سیما معاد جسمانی که منکر آن
منکر ضروری دین اسلام است و حکم او حکم کفار است و آیات و احادیث کثیره بر آن دلالت
دارد و قابلیت تأویل ندارد چنانچه منقول است که ابی بن کعب استخوان پوسیده را اورد در حضور
رسول صلعم و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی که این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند

حضرت فرمود بلی ونزا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ
نَسِيَ خَلْقَهُ و دلالت میکند بر معاد روحانی حدیثی که عیاشی وغیره از جناب امام زین العابدین علیه السلام
روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و دوستان خدا در منازل و مساکن خود و هر مومنی
از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشند بر سر او و چشمها بر دور او
بجوشش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هرچه
خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر گردانند پیش از آنکه بطلبند در آن وقت خدا و جبار ایشان را
ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من میخواهید نبئکم بالخیری که بهتر است از
آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده های
ما لذت میبرد پس حق تعالی میفرماید که آن رضا و خشنودی منست از شما و آن بهتر است از آنچه در آن هستید
پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطرهای ما شادتر است
و ازین قبیل دیگر احادیث وارد شده و توضیح این مقام بنا بر آنچه که مولانا مجلسی رحمة الله علیه بآن افاده نموده
است که چنانچه درین دار دنیا سلاطین و امرا که مقربان خود را چیزی عطا می کنند مقربان از دو جهت
لذت می برند یکی نظر بعطیه دوم از جهت اینکه اینها دلیلست بر اینکه مورد الطاف شاهنشاهی اند و پادشاه
ایشان را دوست میدارد و شک نیست که لذت ثانی بمراتب از لذت اول فضیلتی دارد چه معلوم است
که مقربان سلاطین اکثر اوقات خود منعمند و مثل عطیه سلطان بلکه اضعاف آن دارند پس عمده
سرور ایشان از جهت ثانیست کما لایخفی و حال اینها بخلاف حال شخصی است که از مقربان پادشاه نباشد
و بس فقیر و محتاج باشد و پادشاه بنظر احتیاج او چیزی عنایت کند چه او از لذت ثانی محروم است و همین لذت

میسر گردد که بادست این مالیت ده روپیه مثلا عنایت کرده پس بر همین حال قیاس باید نمود احوال اهل بهشت را آنها که بغیر آن
در گاه خدا اند چون داخل بهشت میشوند عمده سرور ایشان از آنجمله خواهد بود که سرور الطاف آله اند و اما اینها که عبادت
محض برای طمع بهشت و خوف دوزخ میکنند همین لذت اکل و شرب و جماع و غیر آن میرسد و حال اینها بعینه حال
بهایم است در باب صرف همت شان در اکل و شرب و لذائذ جسمانی و محرومی از لذتهای روحانی که فوق همه
لذات است و از آنچه با در طی پیغام در معرض بیان آوردیم بوجه احسن ظاهر میشود ضعف استبعاد نمودن
بعضی از عقول قصه حشر اجساد را باینکه چگونه می تواند شد که شخصی را حق تعالی زنده کند که اجزای او در مشرق
و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از اینها در بدن درندگان داخل شده باشد یا جزو بدن دیگر مکلف
شده باشد زیرا که دانستی که بمقتضای احادیث حق تعالی جمیع اشیا را معدوم محض ساخته زنده خواهد گردانید
و آن صعبتر است از مجتمع گردانیدن اجزای متفرقه پس کسیکه بر آن قادر است برین هم قادر است
بطریق اولی و دانستی که متشخص بودن بدن بتشخص نفس ناطقه تعلق دارد و مستحق ثواب و عقاب همین نفس است
و پس باید دانست که از ظواهر آیات و احادیث مستفاد میشود که دمیدن صور دو بار اتفاق خواهد افتاد یکی برای
هلاک کردن جمیع آنچه که حیوة داشته باشد و دویمی برای زنده گردانیدن علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثوین
فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین سوال کردند که فاصله میان نفخه اولی و دوم چند
خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسید که یابن رسول الله چگونه میدمد و صور چیست فرمود اما نفخه اولی
پس به درستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف
و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید
میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس

در و بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می شنید میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس
در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفیکه بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی ماند
مگر اینکه بمیرد و صدا بیرون می آید طرفی که در جانب آسمانهاست پس در آسمان صاحب روحی نمیماند
مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید که ای اسرافیل بمیر و بمیرد و اینحالت میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میکند
خدا آسمان را که بحرکت می آیند و امر میکند کوه ها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و بر طرف میشوند و بدل
میشوند زمین بغیر زمین یعنی زمینیکه بر روی او گناه نکرده باشند پس در آنوقت ندا خواهند کرد خداوند
جل جلاله بصدای بسیار بلندی که بطرف آسمانها و زمین برسد گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون
کسی نیست که جواب گوید خود جواب میفرماید از برای یگانه قهار است پس خداوند جبار بقدرت
خود به میدمد در صور و بیرون آید از طرفی که جانب آسمان است پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود
و بر خیزد چنانچه بوده و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شود و محشور شوند خلایق از برای حساب
و پس حضرت بسیار گریست در آنوقت اما کیفیت حشر خلایق پس استیعاب آیات و احادیثی که در آن
باب وارد شده طولی تمام میخواهد لهذا ببعضی اکتفا مینماید در کتاب عین الیقین حدیثی از طریق عامه مسطور است
که مضمون آنست که شخصی از جناب سید المرسلین صلوات الله علیه سوال نمود از قول حق تعالی یَوْمَ یُنْفَخُ
فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس جناب سید المرسلین صلوات الله علیه گریستند بمرتبه که جامه
آن حضرت تر شد بعد از آن فرمودند که در روز قیامت اقوام را بده صفت محشور خواهند گردانید
بعضی را بصورت میمون و آنها قومی باشند که باعث فنا و فتنه شوند والفتنه اشد من
القتل و بعضی را بصورت خوک و آنها ربا خواران باشند و بعضی زنا و آنها کسانی باشند که

ناس بجور حکم کنند و بعضی از ایشان که گروه ایشان قومی باشند که باعمال خود مغرور باشند و بعضی از ایشان کسانی
باشند که از دهنهای ایشان ریم جاری باشد و ایشان علما باشند که قول ایشان مطابق فعل ایشان نباشد و بعضی از
ایشان محشور شوند در حالتیکه بدن ایشان قطعها به سبب سوخته شدن از آتش جهنم باشد و ایشان کسانی باشند
که بدروغ گواهی دهند و بعضی از ایشان محشور خواهند ساخت در حالتیکه پاهای ایشان به پیشانی بسته باشند
و ایشان کسانی باشند که شب و روز مصروف تحصیل لذتهای دنیوی باشند و حلال و حرام را نشناسند
و بعضی محشور خواهند شد در حالتیکه مثل شراب خوار باشند گاهی بجانب چپ افتند و گاهی بجانب
راست و ایشان ناصبین جناب او سبحانه و تعالی اند و ایشان که غیبت کنند مبعوث خواهند شد در
حالتیکه پیراهنهای آتشین باشند پوشیده و کسانیکه سخن چینند زبان ایشان از طرف پشت بیرون خواهد آمد
و ایشان که در مساجد نشسته گفتگوی دنیوی میکنند مثل غول زده گان محشور خواهند شد و در حدیث
صحیح وارد شده که ان شارب الخمر یحشر و الکوز معلق فی عنقه و القدح بیده
یعنی شارب الخمر محشور خواهند شد در حالتیکه کوزه را در گردن او آویخته باشند و قدحه در دست او باشد
و یتاذینن من کل جیفه علی وجه الارض و بوی بدی بمرتبه داشته باشند که بوی گند او
و نیاباد نیز رسد بلغه کل من یمر به من الخلائق لعن خواهند کرد او را هر شخصی که از پیش او بگذرد
و علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی یوم
یَنفَعُ الصَّادِقِینَ صِدقُهُم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوی ایشان
حضرت فرموده که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب و بگذرند براهوال در عرصات
و بعرصه نزدیک نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار کشند پس ایشان را از درد عرق حق تعالی بازدارد

بایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند محمد بن عبد الله صلعم خواهد بود و او را از جانب راست
عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را بطلبند پس
بپایه دوست و از جانب چپ رسول خدا بایستند پس ائمه ذریت آنحضرت را با سایر امت بطلبند
و از جانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز دارند پس هر پیغمبری را با امت بطلبند و از جانب
چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از و سوال کنند قلم باشد بپایه در برابر عرش الهی باشند
در صورت آدمیان پس حق تعالی از و سوال کند نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودم
فیقول القلم نعم یا رب قد علمت انی قد سطرته پس قلم گوید آری ای رب
پس حق تعالی گوید کیست گواه بر صدق مقال تو فیقول یا رب هل اطلع علی مکنون
سرائر خلق غیر از تو قلم گوید که بر اسرار تو مخلوقات را چه یارا که بآن اطلاع داشته باشد فیقول
له افلحت حجتک جناب حق سبحانه و تعالی جواب او را می پسندد پس همچنین از لوح محفوظ و اسرافیل
سوال کنند و ایشان جواب گویند پس حق تعالی از جبرئیل پرسد که آیا اسرافیل رسانید بتو آنچه در لوح محفوظ
بود پس جبرئیل گوید آری جمیع پیامها و اوامر و نواهی ترا به پیغمبران تو رسانیدم و جمیع آنچه امر بمن نمودی
به پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله رسانیدم قال ابو جعفر فاول من یدعی من ولد
آدم للمسائلة محمد بن عبد الله ص یعنی چون نوبت بفرزندان بنی آدم میرسد اول از همه از
جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم سوال میکنند و خدا او را نزدیک عرش
جا میدهد و هیچکس در آن روز قرب او و مثل قرب و منزلت آن حضرت نخواهد بود پس حق تعالی
پرسد که آیا جبرئیل جمیع آنچه را وحی کرده بودم رسانید و تو بامت خود رسانیدی حضرت در جواب گوید

اری حق تعالی گواه کفیست تا به تو برانیقول فیقول محمد یا ربّ انت الشاهد لی بتبلیغ
الرسالة وملائکتک والابرار من امتی وکفی بک شهیداً یعنی آنها
برای آنحضرت گواهی دهند فیقول الله تعالی لمحمد صلی الله علیه وآله فهل
استخلفت فی امتک من بعدک من یقوم فیهم بحکمتی وعلمی ویفسر
لهم کتابی یعنی حق تعالی فرماید که ایا کسی را خلیفه و جانشین خود گردانیدی تا بعد تو در امت تو
مقتضای علم و حکمت احکام جاری کرده باشد و مشکلات قرآن را تفسیر نماید فیقول محمد
نعم یا رب قد خلفت فیهم علی ابن ابیطالب اخی ووزیری ووصیی وخیر
امتی حضرت در جواب گوید اری علی ابن ابیطالب که افضل از همه امت من و برادر من بود خلیفه خود
گردانیدم پس حق تعالی از حضرت امیر سوال نماید که ایا محمد صلی الله علیه وآله ترا جانشین خود گردانیده
بود و آنچه بر تو لازم بود بجا آوردی فیقول له علی یا رب هذا وصی الی محمد وخلفنی
فی امته ونصبنی لهم علماً فی حیوته پس حضرت امیر عرض نماید که اری پروردگار من آنحضرت
مرا وصی خود گردانید و مرا نصب نمود تا من بمنزله علم هدایت باشم برای امت آنحضرت فلما قبضت
محمد الیک جحدتنی امته پس هرگاه آنحضرت را پیش خود طلبیدی امت انکار خلافت من
کردند ومکرونی واستضعفونی وکادوا یقتلونی وازمن
مکرها کردند و مرا بی یار و بیمدد گار دانسته ضعیف انگاشتند و اراده قتل من نمودند وقدموا قدام
من اخرت واخروا من قدمت پس از آن پیش انداختند کسی را که مقدم کرده بودی او را و مقدم گردانیدند
کسی را که تو او را موخر گردانیده بودی ولم یسمعوا منی ولم یطیعوا امری و سخن مرا نشنیدند

و اطاعت من نکردند فقاتلهم فی سبیلک حتی قتلونی پس جهاد کردم در راه تو تا آنکه مرا
بقتل رسانیدند و همچنین از هر یک جناب ایمه اثنا عشر سوال کند و ایشان جواب گویند از جناب
حضرت صادق ع منقولست که رسول خدا صلعم فرمود که حق تعالی امقام محمود وعده کرده است
و فرمود عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند پروردگار تو
ترا در مقامیکه همه کس ترا ستایش کنند چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کنند
که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل علیه السلام لوای حمد بیارد و بدست من
بدهد و بگوید که اینمقام محمود است که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بالای منبر طلبم و یک درجه
از من پست تر بایستد پس لوای حمد را بدست او دهم بعد از آن رضوان کلیدهای بهشت را آورد
بدست من دهد گوید اینمقام محمود است که خدا ترا بآن وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی گذارم
پس مالک جهنم بیاید و کلیدهای جهنم را بدست حضرت دهد و بگوید که اینمقام محمود است که حق تعالی ترا بآن وعده
داده است داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را در جهنم پس آن کلیدها را در دامن علی
بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد مر شوهرش
و این است معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ میندازید
ای محمد و علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا گویم بر خدا آنچنان ثنائی که پیش از من مثل آن نکرده
باشد پس ثنا گویم بر ملائکه مقربین و پیغمبران مرسلین پس ثنا گویم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی
و ملائکه او ثنا و ستایش شایسته بر من ثنا کنند پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق
بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه ع دختر من بگذرد و دو جامه سبز

پوشیده باشند و هفتاد هزار حوریه برده و آورند چون به در قصر خود برسد حضرت امام حسن علیه السلام
استاده باشند و حضرت امام حسین را ببینند پس امام حسن گوید این برادر منست که امت پدر تو
او را کشتند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا در عوض آنچه که امت تو
نسبت بجگر گوشه تو کردند التزام نموده ام که خلق را محاسبه کنم با تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی
بشما کرده باشد داخل بهشت کنم شوند پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت گرداند پیش از آنکه خلایق
مشغول محاسبه عباد شود از جناب حضرت صادق علیه السلام منقول است که جابر به پدرم حضرت
امام محمد باقر ع عرض نمود که فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود
فاطمه که هرگاه به شیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود خبر داده مرا پدرم از جدم که حضرت رسول
صلعم فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا منبرها از نور و منبر من از همه منبرها
بلندتر باشد پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشند
پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و منبر وصی من علی بن ابیطالب از همه منبرها بلندتر باشد پس
حق تعالی او را حکم کند که خطبه بخواند پس آنحضرت خطبه بخواند که هیچیک اوصیا مثل آن را نشنیده باشند
پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و فرزند
زاده ام دو گل بوستان من منبری از نور و با ایشان بگویند که خطبه بخوانند پس هر دو خطبه بخوانند که
احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست
خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی پس همه
برخیزند و حق تعالی در آن وقت فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند

کرم و بزرگواری برای خداوند یگانه شمار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری از برای کیست

پس محمد و علی و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری برای خداوند یگانه شمار است پس حقتعالی گوید

ای اهل محشر من بزرگواری از برای محمد علی و حسن و حسین قرار دادم ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیدها

بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت بیارد که دیبا در اوبختانیده

باشند و مهارش از مروارید باشد و جهازش از مرجان پس فاطمه بران سوار شود و حق تعالی صد هزار

ملک بفرستد که جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او و صد هزار ملک او را بر بالهای

خود بردارند تا او را بدر بهشت رسانند چون بدر بهشت رسد التفاتی بعقب فرماید حق تعالی فرماید

که ای دختر حبیب من سبب التفات چیست پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته

شود پس حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس که در دل او محبت

تو و محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت امام محمد باقر فرمود

که بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه علیها السلام در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان

خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند

حق تعالی میل بایشان افکند که رو بعقب کردند حق جل و علی فرماید که ای دوستان من سبب

التفات شما چیست و حال اینکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا

میخواستم که قدر ما در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من نظر کنید هر که شما را دوست دارد

از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه دست او را بگیرید و داخل

بهشت گردانید پس حضرت فرمود باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی

پوشیده نماند که ازین قبیل احادیث بسیار در بیان علو مراتب جناب ائمه علیهم السلام در دار
آنحضرت وارد شده و از بسیاری احادیث و روایات ظاهر میشود که هر یک از جناب معصوم در زمان
دار دنیا هم سلطنت خواهند کرد و انتقام خود را خواهند کشید انشاء الله تعالی در بعضی ایام
مفصله مجملی از آن بیان خواهد شد امروز بمجمل بعضی از فقرات حدیث مفضل اکتفا مینماید جناب
صادق علیه السلام در آن حدیث بعد بیان بسیاری از احوال رجعت فرمودند که بعد از آن
حضرت امام حسین ع ظاهر میشود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شده اند
در کربلا و هیچ رجعتی ازین رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المومنین علی ابن
ابیطالب علیه السلام و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکن در نجف اشرف باشد
و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را
که آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد مصطفی صلعم
با هر که ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت
شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و میگفتند که ساحر
و کاهنست و همه را بجزای اعمالشان میرسانند و همچنین هر یک از ائمه را تا صاحب الامر علیهم السلام
با هر که یاری ایشان کرده باشد تا خوشحال شوند و همچنین بر میگردانند هر که را که آزار ایشان کرده باشد
تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و حضرت امیر
علیه السلام با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود بلی ناچار است که ایشان
جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را تا هیچ موضعی

نماند مگر اینکه ایشان طی نمایند و دین خود را و آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل
آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه
بر ما واقع شده ازین امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیده‌اند از تکذیب
و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را
از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید گردانیدن ما را بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت
رسالت پناه صلعم گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه
بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند فاطمه علیها السلام و شکایت کند از غاصبان
حق خود و بگوید چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو در باب فدک بمن
نوشته داده بودی پاره کردند در آن حال من بسوی قبر تو آمدم و شکایت ایشان بتو کردم
و بگوید که در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و حق خلیفه ترا غصب کردند پس چون آمدند که
او را برای بیعت ببرند او ابا کرد هیزم بر در خانه من جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند
من صدا زدم که اینچه جرات است که بر خدا و رسول مینمایید میخواهید که نسل پیغمبر از زمین براندازید
پس بعضی ازینها در جواب گفتند که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملایکه بیایند و امر و نهی
از آسمان بیارند علی را بگو بیاید و بیعت کند و گرنه آتش می اندازیم و همه را میسوزانیم پس
من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده‌اند و حق
ما را غصب میکنند پس بعضی ازینها صدا زدند که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری
هیچک را بشما نداده پس تازیانه زدند و فرزند محسن نام در شکم من بود از آن ضرب شهید شد

و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ گوی نامند و تازیانه بر وی زنند

و فرزندش را شهید سازند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المومنین علیه السلام مرا مانع شد و گفت

ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه را

از سر نگشای و سر با سمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی خدا یکزنده و حرکت کننده بر روی زمین و هوا

نگذارد پس برگشتم و از آن آزار شهید شدم پس حضرت امیر المومنین شکایت کند که چندین شب با حسنین

بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنها که تو مکرر از برای من بیعت گرفته بودی طلب یاری کردم و همه

وعده یاری کردند چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند پس محنتها از ایشان کشیدم و قصه من

مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که موسی گفت ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف

گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزارها چندان کشیدم که هیچ وصی پیغمبری

مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه السلام

برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد را با صد و پنجاه هزار کس بجانب

کوفه فرستاد که مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم و هر که از ما قبول بیعت

نکند گردنش بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت

کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان

کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم

و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست

برایشان بلا و عذاب خود را از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم

پس آمدند نزد من وگفتند اینک معویه لشکرها فرستاده است واموال مسلمانان را غارت
میکنند وزنان واطفال بیگناه را میکشند یا ما با ایشان جهاد کنیم پس گفتم که شما را وفائی نیست
بیعت مرا خواهید شکست ومرا مضطر خواهید کرد اینده که با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من
بآن خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید دشت کربلا حسین بن علی علیه السلام
با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائیکه با او شهید شده اند پس چون نظر رسول خدا براو افتد
بگرید وجمیع اهل آسمانها بگریه آنحضرت گریان شوند وحضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد وحضرت امیر
وامام حسن از جانب راست حضرت رسول ایستند وحضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت
امام شهید نزدیک آید حضرت رسول اورا بر سینه خود چسپاند وبگوید فدای تو شوم ای حسین دیده
تو روشن باد ودیده من درباره تو روشن باد واز جانب راست حضرت امام حسین حضرت
حمزه سید الشهدا ایستند واز جانب چپ او جعفر طیار ومحسن وحضرت خدیجه وفاطمه بنت اسد
مادر امیر المومنین بر داشته فریاد کنان بیاورند پس حضرت صادق علیه السلام بسیار نگریست
وفرمود که روشن مباد چشمیکه نزد این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست وگفت ای مولای
من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد
فرمود که حضرت فاطمه برخیزد وبگوید خداوندا وفا کن بوعده خود درباب آنها که برمن ظلم کرده اند
وحق مرا غصب کرده اند وبر جمیع فرزندان من ظلمها کرده اند پس بگریند بر او ملائکه هفت آسمانها
وحاملان عرش الهی وهرکه در دنیاست وهرکه در تحت الثری است همگی خروش برآورند پس نماند
احدی از کشندگان وستمکاران بر ما وآنها که راضی بوده اند بستمهای ما مگر اینکه هزار مرتبه الله

دران روز گشته شوند مواعظ و نصایح که در روز جمعه بیست

وچهارم شهر محرم الحرام در سنه یکهزار و دو صد

و یک هجریه نبویه صلی الله علیه و آله خوانده شد

باید دانست که ظاهر آنست که افعال جناب ائمه معصومین علیهم السلام برای ما حجه می تواند شد یعنی
اگر فعلی از جناب ایشان صادر شود پس اگر از قبیل افعال عادیه باشد مثل اکل چیزی و پوشیدن لباسی
و امثال آن برای ما هم آن فعل مباح خواهد بود و اگر از قبیل عبادات باشد پس برای ما هم عبادت خواهد بود
مگر اینکه ثابت شود که آن فعل از خواص ایشان است و دلالت میکند بران قول حق سبحانه و تعالی و لقد

كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَالْيَوْمَ

الْآخِرَ یعنی بتحقیق که برای شما پیروی نیکیست در باب رسول خدا یعنی برای کسانیکه امید رحمت خدا داشته
باشند و بروز جزا و ظاهر آنست که کسی قائل بفصل در این باب میان آنحضرت و جناب ائمه ع در غیر صورت
تقیه نباشد بلکه میتوان گفت که این از جمله مواضعی است که در این زمان بدون توسط نقل حکم باجماع آنها
بران میتوان کرد چه ظاهر آنست که بر تقدیر وقوع خلاف مخالف غیر معصوم خواهد بود و هم دلالت میکند
بر این مطلوب اعمال جناب ائمه معصومین علیهم السلام چه معلوم است بر کسی که کلام ائمه را تتبع کرده باشد
که جناب ایشان اکثر اوقات در اثنای بیان اباحت شیء یا استحباب و وجوب شیء در تمسک خود فعل
معصوم سابق را ذکر فرموده اند از آنجمله روایت عمر بن مقدم است قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ

اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِنِّي لَاَعْجَبُ مِمَّنْ يَرْغَبُ اَنْ يَتَوَضَّاَ
اِثْنَتَيْنِ اِثْنَتَيْنِ وَقَدْ تَوَضَّاَ رَسُولُ اللهِ اِثْنَتَيْنِ اِثْنَتَيْنِ یعنی من تعجب میکنم از کسی که اعراض

میکنند از اینکه اعضای وضو را دو دو مرتبه بشویند و حال آنکه جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و سلم چنین کرده اند وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ
الْمُرْسَلِينَ التَّعَطُّرُ وَالسِّوَاكُ وَالْحِنَاءُ و ازین قبیل از اینها و اضح تر احادیث
بسیار اند کما لا یخفی و همه دلالت میکنند بر آن عمل اصحاب بلکه عمل علمای اهل اسلام زیرا که عادت
ایشان براین جاریست که هرگاه میخواهند اثبات اباحت شی و یا استحباب شی نمایند
حدیثی در آن باب که وارد شده ذکر میکنند گو آن حدیث متضمن همین فعل معصوم باشد
و بس و ازینجاست که اصحاب حدیث متضمنه افعال معصوم را در کتابهای خود ذکر میکنند
چنانکه احادیث متضمنه قول معصوم را بلا تفاوت فی ذلک پس اگر اصل اشتراک در فعل
نباشد ذکر احادیث کذایی بیفایده باشد و توهم نشود که با وجود احتمال خصوصیه معصوم در
افعال ایشان کوجوب الوتر و التهجد باللیل به صلی الله علیه و آله قول
باشتراک چگونه جایز خواهد بود زیرا که مراد ما از اهل اشتراک این است که ما مکلفیم بحکم
اباحت فعل در باب خود و استحباب آن هرگاه بما رسد که آن فعل از معصوم از حیثیت
عادت یا عبادت صادر شده یا اینکه بما رسد که معصوم علیه السلام خود را در آن باب
مستثنی کرده اند چنانچه در فقیه مسطور است که قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ جَالِسًا فَلَمَّا
فَرَغَ قَالَ لَا يَؤُمَّنَّ أَحَدُكُمْ بَعْدِي جَالِسًا دلیل ما برین ظاهر
قران است و عمل جناب ائمه معصومین و عمل اصحاب است چنانچه دانستی و دین امر

احتمال خصوصیه ضرر ندارد چنانچه احتمال خصوصیت مخاطب و تقیید مطلق و تخصیص عمومات
در نفس الامر مادام عدم حصول علم بآن در باب حجیه احادیث ضرر ندارد والا لازم آید که اکثر
احادیث در باب اکثر مسائل فقه متمسک نتوانند شد چه در اکثری احادیث مخاطب مذکور و حد
واقع شده و لفظ مطلق و یا عام است و احتمال وجود قرینه بر خلاف ظاهر کردن وقت ورود
تکلم معصوم در هر حدیث قائم است و علی هذا القیاس امور دیگر بسیار اند که صحت احادیث
و روایات موقوف است بر آن و نیافتن دلیل بر عدم وجود شیء نمیتوانند شد سیما نظر بتلف
شدن اکثر احادیث ائمه و تفصیل ذلك فی اساس الاصول و غیره و مرکوز
این دانسته شد پس باید دانست که حدیثی در روضه کلینی مسطور است و در عنوان آن
چنانچه عنقریب ظاهر میشود مذکور است که امام زین العابدین صلوات الله علیه در هر جمعه بان
حدیث در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وعظ میفرمودند لهذا بخاطر فقیر رسید که قصد
هر چند جمعه بعضی فقرات آن حدیث با آنچه که بآن متعلق باشد بخوانم تا بر سنت تأسی
جناب مولای خود بمزید اجر مثاب گردد و حضرات هم ببرکت کلام آنحضرت منتفع شوند
و هر چند این امر چندان موقوف بر تمهید مقدمه مسطوره نبود لیکن چونکه مقدمه با وجود مناسبت
در حقیقت بابی بود که چندین ابواب از آن مفتوح میتوانند شد لهذا ذکر نمود والله ولی
التوفیق قَالَ الشَّيْخُ الصَّدُوقُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ
حَدَّثَنِي محمد بن يحيى الثقة عن احمد بن محمد بن عيسى الثقة وَعلي
ابن ابراهيم الثقة عن ابيه كالثقة عن الحسن بن محبوب

الثقه عن عبد الله بن غالب الاسدی عن ابیه عن سعید
بن المسیب قال کان علی بن الحسین صلوات الله و
سلامه علیه یعظ الناس و یزهدهم فی الدنیا و یرغبهم
فی الاعمال الآخرة بهذا الکلام فی کل جمعة
فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و حفظ عنه و کتب
یعنی جناب امام زین العابدین علیه السلام وعظ میکردند مردمان را و زهد
دنیا از ایشان کم میکردند و ترغیب میکردند ایشان را بطرف آخرت باین کلام در هر جمعه در
مسجد رسول خدا و آن کلام ان شاء الله تعالی بتدریج بیان کرده خواهد شد امروز
در تحقیق معنی وعظ و زهد که فقره مسطوره متضمن آنست می پردازد و در آنچه متعلق آن
باشد پس بدانید که وعظ عبارت از ذکر کردن چیزیست از ثواب و عقاب که نرم کرد
دل را و باعث شود بر طاعت الهی و آن گاه است که واجب میشود و گاه حرام
زیرا که اگر خوف ضرر واعظ است در آن وقت بمقتضای قوله تعالی وَلَا تُلْقُوا
بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ حرام خواهد بود و الا با وجود امید
اتعاظ واجب و در بعضی صور تنها میشود اند شد که مباح صرف و یا مستحب و یا مکروه باشد
و چندان در تعرض ذکر آن فائده نیست و دلالت میکند بر وجوب وعظ قول
حق سبحانه تعالی اُدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ یعنی بخوان مردمان را بطرف راه خدا بالحکمة و موعظه حسنه و هم مستفاد

میشود وجوب آن از وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و هم انچه منقول است که حق تعالی
حضرت موسی را مخاطب ساخته فرمود تعلم الخیر و علمه من لا یعلمه
فانی منور لمعلمی الخیر و متعلمه قبورهم حتی لا یستوحشوا بمکانهم
حاصل معنی انکه یاد گیر ای موسی خیر و خوبی را و چون یاد گرفتی تعلیم کن ان را بکسی که عالم
آن نیست بتحقیق که من قبرهای یاد دهندگان و یاد گیرندگان را نورانی میسازم تا که وحشت
ننمایند و دلالت میکند بر مطلق فضیلت وعظ احادیث بسیار از انجمله از جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده اند ما اهدی المسلم لاخیه
هدیه افضل من کلمه حکمة تزید هدی او ترده عن
ردی و هم از آنحضرت منقولست که نعم العطیه و نعم الهدیة الموعظه
اما احتیاج بشنیدن وعظ پس بدو وجه میتواند شد یکی اینکه دل چونکه بمنزله آئینه است
بکثرت هواهای نفسانی و خواهش شیطانی و اندک غفلت تیرگی می پذیرد و خوف است
که دیگر قبول انجلا نکند لهذا میباید که همیشه باستماع کلمات حقه زنگ دلها را میزدوده باشند
دوم انکه استماع وعظ طریقی است از طرق تحصیل علم و العلم فریضة علی کل
مسلم و کافی است در فضیلت آن حدیثی که از جناب صادق علیه السلام منقولست
که جناب سید المرسلین فرموده اند که شخصی که راه رود باراده تحصیل علم حق تعالی برای او
مهیا میکند طریق بهشت را و بدرستیکه ملائکه پرهای خود را فرش میکنند برای طالب علم
و بدرستیکه برای طالب علم طلب مغفرت میکنند جمیع انچه بالای آسمانهاست

وجميع آنچه بر روي زمين است تا اينكه ماهيان اندرون دريا اند في الكافي باسناد
مولفه انه قال رسول الله صلى الله عليه واله تذاكروا وتلا
قوا وتحدثوا فان الحديث جلاء للقلوب ان القلوب لترين
كما ترين السيف وجلاءه الحديث يعني جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله
فرموده اند كه باهم ملاقات كنيد و مذاكره علمي بكنيد بدرستيكه دل بمنزله شمشير زنگ ميگيرد و جلا
ان مذاكره است و معلوم است كه تحصيل علم دين و مذاكره و خواندن كتاب نيست
پس كسي را كه بطور درس گرفتن تحصيل علم دين براو دشوار باشد باستماع وعظ خود را در زمره
طلبه علوم دين داخل كرده اند و بثواب جزيل فائز شود و سعي نمايد كه مقتضاي العلم نما
چه با وجود علم بمقتضاي آن عمل نكردن هم انسان را مستحق عذاب و نكال ميسازد و چنانچه
جاهل ماندن و عمل بدون علم كردن چنانچه از حسن صيقل مسطور است كه گفت سمعت
ابا عبد الله عليه السلام يقول لا يقبل الله عملا الا بمعرفة
ولا معرفة الا بعمل فمن عرف المعرفة دلته على العمل ومن لم يعمل فلا
معرفة له يعني بدون علم مقبول نيست چنانچه علم بدون عمل بكار نمي آيد وعن ابي
عبد الله عليه السلام قال قال يا حفص يغفر للجاهل سبعون ذنبا
قبل ان يغفر للعالم ذنب واحد يعني هفتاد گناه جاهل مي بخشند پيش از اينكه يك
گناه عالم بخشند بعضي از حكما تشبيه كرده شخصي را كه عالم و جاهل حكمت باشد بدهقان و سخنان
و عظ را بتخمها پس چنانچه دهقان كه از تخمها كه بر روي زمين مي افشند پاره از ان بركنار

راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان آن را میبرند و بعضی از آن بر سنگی می افتد که اندکی خاکی بر
روی آن نشسته پس سبز میشود و بحرکت می آید و چون ریشه اش بسنگ رسید خشک می شود و باطل
میگردد و بعضی از آن بر زمین پر خاری می افتد که چون میروید و خوشه میکند و نزدیک برسد
ببار آوردن خارها بر آن می پیچد و آن را ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که با گست
هرچند اندکی باشد سالم میماند و برومند میگردد و بر همین منوال است سخنان حکمت را که ان حاصل
حکمت بیان میکند زیرا که بعضی از گوشها هستند که سخن حق را میشنوند و در دل صاحبان گوشها
مطلق اثر نمیکند اینها مانند کناره راه اند که مرغان دانهای انجا را میربایند و بعضی از گوشها هستند
که صاحب آن گوشها سخنان حکمت را میشنوند و او را خوش می آید و دل در آن میبندند
و میفهمند لیکن از آن حفظ نمی نمایند و عنقریب آن را فراموش میسازند و ناشنیده می انگارند
و مثل این مثل سنگی است که اندکی خاک بر روی آن نشسته دانه که بر او می افتد میروید و عنقریب
خشک میشود و بعضی از گوشها هستند که صاحبان اینها سخنان علم و حکمت را میشنوند و حفظ
می نمایند لیکن در هنگام عمل کردن بمقتضای آن سخنان حکمت خار و خاشاک شهوات
و خواهشهای نفسانی او را مانع میشوند و آن حکمت را باطل میگردانند نظیر این نظیر زمینی است
که خار و خاشاک داشته باشد اما گوشهایی که حرف حق را میشنوند و بمقتضای آن عمل میکنند
بهترین گوشها اند و مثل آن مثل زمینیست که بسیار پاک و پاکیزه باشد و تخم در آن بسیار
نمو کند و بالیده شود پس معلمش اگر سعی باید فرمود و خود را از قسم چهارم باید گردانید نشود
که در این باب تغافل شود و تراکم کدورت معاصی بحدی رسد که دیگر استماع سخنان حقه فایده

بخشد و ارتکاب ذنوب و عصیان چراغ ایمان خاموش گردد چنانچه از امام محمد باقر ع
منقول است که فرمودند در دل هر بنده نکته از سفیدی هست و چون مرتکب گناهی میشود
در آن نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر از آن توبه کرد سیاهی از آن زایل میشود و اگر بر گناهان اصرار
شود آن سیاهی زیاده میشود تا آن سفیدی را بپوشد و چون آن سفیدی پوشیده شد
صاحب آن دل هرگز بخیر بازگشت نمیکند نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَ
مِنْ سَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا اَمَّا زُهْد پس معنی آن بحسب لغت ناخواهانیست خلاف
رغبت و در معانی الاخبار مسطور است که الزاهد من یحب ما یحب و یبغض
ما یبغض خالقه یعنی زاهد کسیست که دوست دارد چیزی را که حق تعالی آن را
دوست میدارد و دشمن دارد آن را که حق تعالی آنرا دشمن میدارد و در بعضی احادیث
وارد شده که معنی زهد مستفاد میشود از قول حق تعالی لِکَیْلَا تَاْسَوْا عَلَی مَا
فَاتَکُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ یعنی تا شما غمگین نشوید بر چیزیکه از
شما فوت شود و خوش و شاد نشوید بسبب آنکه مراد شما حاصل شود و در کتاب کلینی از
جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمودند زهد عبارت از این نیست که ا
مال خود را ضایع کرده اند یا حلال خدا را بر خود حرام کرده اند بلکه مراد از زهد آنست که اعتماد تو بر
چیزیکه پیش تست زیاده تر نباشد از آنچه پیش خداست و هم در آن کتاب از ابی الطفیل
مرویست قَالَ سَمِعْتُ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
یَقُولُ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیَا قَصْرُ الْاَمَلِ وَ شُکْرُ کُلِّ نِعْمَةٍ

وَالْوَرَعُ عَنْ كُلِّ مَا حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یعنی جناب حضرت امیر المؤمنین فرمودند که زهد عبارت است از اینکه آرزوهای خود را کوتاه گرداند و بر نعمت الهی شکر کند و از آنچه حق تعالی حرام گردانیده اجتناب نماید بالجمله از امثال این اخبار ظاهر میشود که زهد مشروع عبارت از این است که آدم دل بر دنیا نبندد و بهمه وجوه همت خود را مصروف در تحصیل دنیا نسازد و پس اگر دنیا از وجه حلال شود آن را وسیله آخرت گرداند و اگر حاصل نشود خود را در تحصیل آن اینقدر مشغول نسازد که از یاد خدا غافل شود و شب و روز در غم و غصه آن بسر برد و معنی زهد این نیست که حلال خدا را حرام سازد و پلاس پوشی اختیار نماید و سیاحت و جهان گردی را شیوه خود سازد آری امثال این چیزها در ازمنه سابق ممدوح بوده لیکن در زمان پیغمبر ما معلوم نیست که خوشی داشته باشند و سرکار که این را دانستی پس بعضی از احادیث که مناسب این مقام است ذکر کرده میشود روایت نموده کلینی باسناد خود از مسعدة بن صدقة قَالَ دَخَلَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَى عَلَيْهِ سُفْيَانُ ثِيَابَ بِيَاضٍ كَأَنَّهَا غِرْقِئُ الْبَيْضِ یعنی سفیان ثوری که یکی از اعیان صوفیه است بخدمت حضرت صادق ع حاضر آمد دید که آنحضرت جامه در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده‌اند مانند پرده که در زیر پوست تخم مرغ می‌باشد فَقَالَ إِنَّ هَذَا اللِّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكَ پس سفین گفت که این قسم جامه سزاوار نیست ترا که بپوشی فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ مِنِّي وَعِ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَآجِلًا إِنْ أَنْتَ

مُتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالحَقِّ تمتُ عَلَى يَدِ عَتٍّ پس حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که بشنو از من و آنچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت برای تو خوبست اگر بسنت
میمیری و ترک بدعتها کنی اَخْبَرُكَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
كَانَ فِي زَمَانٍ مقفر جذب فَامَّا اِذَا اقبلت الدُّنْيَا فَاَحَقُّ اَهْلِهَا
بِهَا اَبْرَارُهَا لَا فُجَّارُهَا وَمُؤْمِنُوهَا لَا مُنَافِقُوهَا وَمُسْلِمُوهَا
لَا كُفَّارُهَا بدانکه حضرت رسول در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی
بسیار بود از جهت بان نحو که شنیده سلوک میکردند اما در وقتیکه دنیا رو کرده و فراخی در روی
همرسید پس سزاوارترین مردم بتصرف کردن نیکوکاران اند نه فجاران و مومنان اند نه منافقان
و مسلمانانند نه کافران فما انکرت یا ثوری فواللّٰه انی
بَلَغَ مَا تَرَى مَا اَتَى عَلَيَّ مذ عقلت صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ وَلِلّٰهِ
فِي مَالِي حَقٌّ اَمَرَنِي اَنْ اَضَعَهُ مَوْضِعًا اِلَّا وَضَعْتُهُ ای
ثوری چه جامه و لباس مرا انکار کردی ای ثوری والله که باین لباس و این حال
که از من می بینی از روزیکه خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا در مال من
حقی مانده باشد که نداده باشم چون صوری رفت جمعی دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد
میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان از جواب
حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت آمدند و گفتند که سفیان جواب ترا بخاطر
نداشت که گوید از جهت عاجز شد فقال لهم فهاتوا حجتكم

حضرت فرمود که پس شما حجتهای خود را بیان کنند ایشان گفتند که حجت ما از کتاب
خداست حضرت فرمود که بگویید که کتاب خدا امر او از تراست بعمل کردن گفتند خدا احتجاجی
از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ
كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود و از خود باز
میگیرند و بایشان میدهند هرچند که ایشان را نهایت فقر و احتیاج است بآن چیز که
ایثار میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس ایشان رستگارانند پس
حق تعالی فعل ایشان را مدح کرده و در جای دیگر میفرماید وَيُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا که ترجمه اش اینست
که میخورانند طعام را با دوستی طعام و احتیاج بآن مسکین بیچیز و یتیم بی پدر و کسی را
که در جنگ اسیر کرده اند و گفتند که ما در حجت بر تو همین را اکتفا میکنیم پس شخصی نزد حضرت
نشسته بود بایشان گفت که ما شما را می بینیم که در باب خوردن طعام لذیذ اظهار عسرتی میکنید
و معهذا میفرمایید که مردمان از اموال خود دست بردار شوند و شما از آن متمتع شوید
حضرت او را منع کردند و فرمودند که حرفیکه مفید نباشد گفتن آن فایده ندارد پس
حضرت فرمود که ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه و هر که
گمراه و هلاک شده است از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند
بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که از اینجاست که گمراه شده اید

وهمچنین است حال احادیث نبوی پس آنچه گفتند جمعی از انبیا مدح کرده است پس آن
اول جایز و مباح بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بود هم بد کردهای خود نشاب
شده اند و در آخر خدای ایشان را نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت
مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و حال آنکه میان عیال خوردان و
مردان پیر و زنان هستند که بر تنگی صبر نتوانند کرد فان تصدقت برغیفی ولا
رغیف لی غیر ضاعوا وهلكوا جوعًا پس اگر تصدق کنم بنانی
که دارم و غیر آن دیگر نان نداشته باشم عیال من سبب گرسنگی هلاک خواهند شد فمن
ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس مائة او خمس
قرص او دنانير او دراهم تملكها الانسان
وهو يريد ان يمضيها فافضلها ما انفقه الانسان على
والديه ثم الثانية على نفسه وعياله ثم الثالث على قرابته
الفقراء ثم الرابعة على جيرانه الفقراء ثم الخامس في
سبيل الله وهو احسنها اجرا و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا پنج دینار که آدمی داشته باشد بهترین آنها
این است که اول صرف پدر و مادر شود و دوم را صرف عیال و برای نفس خود کند و سوم را
با قربا که محتاج باشند بدهند و چهارم را به همسایگان که محتاج باشند و پنجم را در راه خدا
صرف کند و این پنجم ثوابش از آنها بهتر است و قال صلی الله علیه و

الله لانصاري اعتق عند موته خمسة او ستة من الرقيق
ولم يملك غيرهم وله اولاد صغار لو اعلمتموني امره
ما تركتكم تدفنونه مع المسلمين يترك صبية صغارا
يتكففون الناس جناب حضرت صادق علیه السلام فرمودند که انصاری در
زمان جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم وفات یافت و در وقت مردنش
پنج غلام یا شش غلام داشت آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی را مالک نبود حضرت
رسول فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم که او را در میان مقابر مسلمانان دفن
کنند که اطفال صغار خود را محتاج بگدایی کرده است ثم قال حدثني ابي
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ابداء بمن تعول
الادنى فالادنى بعد از ان فرمودند که پدرم فرمود که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از ان هر که نزدیک تر باشد
ثم هذا ما نطق به الكتاب ردا لقولكم ونهيا عنه
مفروضا من الله العزيز الحكيم قال والذين اذا
انفقوا ولم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك
قواما افلا ترون ان الله تبارك وتعالى قال غير ما اريكم
تدعون الناس اليه من الاثرة على انفسهم وسمى
ما تدعون اليه مصرفا يعني بعد از ان بدانید شما که کتاب خدا ناطق

است در باب رد قول شما جاییکه میفرماید که حاصل معنی آن این است که آنها مال را صرف

میکنند در زیادتی صرف اعتدال بیرون روند و در کمی صرف تنگ نمیگیرند و در میان این دو

حالت وسط و میانه روی را مرعی میدارند پس نمی بینند که خدا در این آیه بخلاف آنچه شما

مردم را امر میفرمایید مدح فرموده است وَفِي غَيْرِ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ

يَقُولُ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ و در بسیاری جا از قرآن حق تعالی فرموده

که او تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را فَنَهَاهُمْ عَنِ الْإِسْرَافِ

وَنَهَاهُمْ عَنِ التَّقْتِيرِ وَلٰكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ پس خدا مردم را

از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده لَا يُعْطِي جَمِيعَ مَا عِنْدَهُ ثُمَّ يَدْعُو

اللهَ أَنْ يَرْزُقَهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُ لِلْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس نباید که جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از آن

دعا کند که خدا او را روزی دهد و خدا دعا او را مستجاب نمیکند برای حدیثی که از جناب

سید المرسلین صلی الله علیه و آله ما ثور است أَنَّ أَصْنَافًا مِنْ أُمَّتِي لَا يُسْتَجَابُ

لَهُمْ دُعَاؤُهُمْ رَجُلٌ يَدْعُو عَلَى وَالِدَيْهِ که چند صنف از امت من هستند

که دعای آنها مقبول نیست یکی آنکه بر پدر و مادر خود نفرین کند وَرَجُلٌ يَدْعُو عَلَى

غَرِيمٍ ذَهَبَ لَهُ بِمَالٍ فَلَمْ يَكْتُبْ عَلَيْهِ وَلَمْ يُشْهِدْ عَلَيْهِ و دوم

شخصی که بکسی قرض دهد و بر او گواه نگیرد و او مال او را ببرد و بر او نفرین کند وَرَجُلٌ

يَدْعُو عَلَى امْرَأَتِهِ وَقَدْ جَعَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تَخْلِيَتَهُ سَبِيلَهَا

نبیدهد سوم شخصی که بر زن خود نفرین کند و حال آنکه اگر خواهد طلاق دهد و رجل
یقعده فی بیته ویقول رب ارزقنی ولا یخرج ولا یطلب
الرزق فیقول الله عز وجل له عبدی الم اجعل لك السبیل
الی الطلب والتصرف فی الارض بجوارح صحیحة فیکون
قد اعذرت فیما بینی وبینك فی الطلب لاتباع امری
ولکیلا تکون کلا علی اهلك فان شئت رزقتك
وان شئت قترت علیك وانت معذور عندی چهارم شخصی
که در خانه خود بنشیند و برای طلب رزق بیرون نرود و بگوید که خداوندا بمن روزی
ده پس حق تعالی در جواب او میگوید که ای بنده من آیا من ترا راه نداده ام برای
طلب روزی و تصرف کردن در زمین بجوارح و اعضای صحیحه پس میباید ترا که خود را
معذور سازی بطلب کردن روزی و تبعیت کردن امر من و تا بر مردمان سنگین
نشوی پس درین صورت اگر مصلحت خواهد بود ترا روزی خواهم داد و الا تو
بهر صورت معذور خواهی بود ورجل رزقه الله عز وجل مالا کثیرا
فانفقه ثم اقبل یدعو یا رب ارزقنی فیقول الله عز وجل
الم ارزقك رزقا واسعا فهلا اقتصدت فیه کما امرتك
ولم تسرف وقد نهیتك عن الاسراف پنجم شخصی که خدا او را مال بسیاری
گا روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی ده حق تعالی در جواب او

میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و
حال آنکه ترا از اسراف منع کردم و رجل یدعوا فی قطیعة رحم شتم شخصی
که بر خویشان خود نفرین کند ثم علم الله جل اسمه نبیه صلی الله علیه
و آله کیف ینفق و ذلک انه کانت عنده اوقیة
من الذهب فکره ان تبیت عنده فتصدق بها و اصبح
و لیس عنده شیء و جاء من یسأله فلم یکن عنده ما یعطیه
فلامه السائل السائل فاغتم هو حیث لم تکن عنده ما
یعطیه و کان رحیما رفیقا صلی الله علیه و آله پس خدا پیغمبر خود
تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باین سبب که روزی نزد آنحضرت یک اوقیه طلا
که چهل مثقال باشد و بوزن هندوستان شصت ماشه کم دوازده اشرفی بهم رسید پس حضرت را
خوش نیامد که در شب آن زر پیش آنحضرت باشد پس پیش از صبح همه را تصدق نمود و چون
صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت حاضر نبود در آنوقت سایلی آمد و سوال کرد و چون حضرت
چیزی نداشتند که باو بدهند سایل ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال مغموم
شدند که چیزی باین سایل نتوانستند داد و چون بسیار رحیم و مهربان بودند فأدب
الله نبیه صلی الله علیه و آله بأمره فقال و لا تجعل یدک مغلولة
الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا پس
حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تادیب نمود بقول خود که ترجمه اش اینست که دست خود را

ورگردن خود مبند که هیچ صرف نمایی و چیزی در راه خدا ندهی و نگشای دست خود را تمام

گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمایی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج

فَهٰذِهِ اَحَادِيثُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَدِّقُهَا الْكِتَابُ

وَالْكِتَابُ يُصَدِّقُهُ اَهْلُهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ پس این احادیث پیغمبر را

که مذکور کردیم قران تصدیق آن میکند و قران را تصدیق میکنند اهل قران که عالم بعلم

قرانند بعد از ان حضرت صادق علیه السلام میفرمودند که حاصل مضمون آن

اینست که خلیفه اول که شما که حسن اعتقاد باو دارید در وقت مردن گفت که بخمس

مال وصیت میکنم و خمس بسیار است و حال اینکه حق تعالی تجویز نموده که ثلث مال را وصیت

کنند و تحقیق که شما میدانید زهد و فضل سلمان ابو ذر را اما سلمان چون وظیفه

مقرر او باو میرسید قوت سال خود را بر میداشت و زیادتی را در راه خدا میداد

پس بعضی مردمان گفتند که تو با این زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری

جواب میگفت که چنانچه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان

نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس او با او معارضه میکند و اضطراب

میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرسد و اما ابو ذر پس او شتران

و گوسفندان داشت و شیر ایشان را میدوشید و معاش میکرد و هرگاه اهل او

خواهش گوشت میکردند یا میهمان وارد میشد یکی از ان حیوانات را ذبح میکرد

و اگر میدید که جماعتی با او شریک بودند فقیر اند زیادتر از شتر و گوسفندان انقدر که میگذشت

که آن جماعت را کافی باشند و از برای خود مثل حضور یکی از ایشان بر سید است و از این دو شخص
که زاهد تر است و حال اینکه حضرت رسول در شان پیغمبر بود با آن زهد چنین نکردند که
همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیده ام که از پدران خود روایت میکرد
که حضرت رسول در روزی فرمود که از هیچ چیز تعجب نمیکنم که از حال مومن تعجب دارم که اگر در دنیا
و بیابدنش را بمقراضها ببرند از برای او خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود از برای
او خیر است بعد از آن حضرت صادق علیه السلام پیغمبر بودند که حاصل مضمون آن اینست که
آیا شما نمیدانید که حق تعالی در اول امر مومنین را تکلیف ساخته بود که یکی از آن از ده
مشرک نگریزد بعد از آن این تکلیف را از ایشان برداشت و گفت که یک کس از شما
از دو مشرک نگریزد پس حکم ثانی ناسخ اول گردید و خبر دهید شما را از اینکه در صورتیکه
قاضی اهل اسلام بر یکی از زاهد حکم کند که نفقه زن خود را بدهد و او گوید که من زاهدم
چیزی ندارم اما در این صورت قاضی حکم بجور کرده یا نه اگر میگوید که جور کرده پس این اسناد
ظلم است بطرف جمیع اهل اسلام و اگر میگوید که بحق حکم کرده پس شما خود از حرف خود رجوع نمایید
و اگر موافق گفته شما همه کس زاهد شوند پس بکوشند که به اموال زکوة و کفارات و غیره و تصدقات
را مردمان بدهند پس بدانید که بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بآن میخوانید بسبب
ندانستن کتاب خدا و احادیث حضرت را ای گروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان
نمیکنید که او سوال نمود از حق تعالی سلطنتی را که بعد از او برای هیچ کس سزاوار نباشد پس
حق تعالی باو کرامت فرمود آنچه که خواست و حق تعالی واحدی از مومنین بر آن امور منت

نکردند و پیش از داود پیغمبر علیه السلام سلطنت و بادشاهی داشت و حضرت یوسف
بادشاهی تا مصر داشت و حق میگفت و عمل بحق میکرد و هیچیک مومنین او را این عیب
نکردند و ذو القرنین بنده خدا بود که حق تعالی او را دوست میداشت و بادشاهی مشرق و
مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد پس ای گروه عمل نمائید باداب الهی که
برای مومنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید از آنچه بر شما مشتبه است
که علم بآن ندارید تا آنکه ماجور گردید و معذور باشید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که زهد حضرت یحیی در آن مرتبه بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد بعباد
و رهبانان که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن
کرده و بستونها خود را بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود نزد مادرش آمد و گفت
ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از صوف بباف تا بروم به بیت المقدس
و با عباد عبادت خدا بکنم مادر گفت صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید با او مصلحت کنیم
چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد زکریا گفت که ای فرزند چه چیز ترا باعث شده
است که این اراده کرده و تو هنوز طفل خورد سالی یحیی گفت که ای پدر مگر ندیده
که از من خورد سالتر مرگ را چشیده است گفت بلی پس زکریا بمادر یحیی گفت که آنچه
میگوید چنان کن پس مادر کلاهی از پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید و رفت در
بیت المقدس با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد
پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی

باور رسید که ای یحیی اگر مسکینی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال
خود سوگند کرد اگر یک نظر بجهنم کنی بر اهن آهن خواهی پوشید بعوض پلاس
پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدیکه دندانهایش
پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید مادر یحیی نزد او آمد و عباد بنی اسرائیل نیز گرد او در آمدند
و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت من باخبر نشده‌ام
و زکریا گفت که ای فرزند چرا چنین میکنی من از خداوند فرزند طلبیدم که موجب سرور من
باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کرده و گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه
هست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند
من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر نفرموده اند پس
مادر با او گفت که ای فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که
بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را ضبط
نماید گفت تو اختیار داری پس آن دو پاره نمد را برای او ساخت و بر دو طرف رویش
گذاشت و آستینهایش را فشرد از اشک چنان شده بود که آب از میان انگشتانش
جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و روی بسوی آسمان
کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو از همه رحم کنندگان
رحیم‌تری پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب چپ و راست
نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمی برد پس روزی یحیی حاضر

بنمود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبای پیچیده آمد و در میان مردم نشست
و حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید
که در جهنم کوهی هست که آن را سکران می نامند و در پایین کوه وادی هست
که آن را غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی
چاهی هست که صد ساله راه عمق است و در آن چاه تابوتها هست از آتش چون
یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم
از سکران و برخاست و بیخود متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس برخاست و نزد
مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب نمایی که میترسم که او را نبینی مگر بعد از مرگ پس مادر
بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از و پرسیدند که
ای مادر یحیی کجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و رو بصحرا
رفته است پس رفت تا بچوپانی رسید از و سوال نمود که آیا جوانی را باین هیئت و صفت
دیدی گفت بلکه یحیی را میجویی گفت بلی الحال او را در فلان عقبه گذاشته ام که پاهایش
در آب دیده اش فرو رفته بود و سر باسمان بلند کرده میگفت که بعزت تو ای مولای
من آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو به بینم پس چون مادرش بیامد
نظرش بروی افتاد و نزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت
و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از و التماس نمود
که ای فرزند التماس دارم که پیراهن نمد را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که از آن نرم تر است

یحیی قبول فرمود و پیراهن پشم پوشید و مادر برای او عدسی پخت و آنحضرت تناول فرمود
و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد و پس در خواب باو ندا رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه
من و همسایه بهتر از همسایه من میطلبی چون این بگوشش رسید از خواب برخاست و گفت
خداوندا از لغزش در گذر بعزت تو سوگند که دیگر بار سایه نطلبم بغیر سایه بیت المقدس و
بمادرش گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن را باو داد و در او آویخت که مانع
رفتن او شود حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند
و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس برخاست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید
و به بیت المقدس رفت و با اخیار و رهبانان در عبادت مشغول گشت تا شهید شد
و در حدیث دیگر معتبر فرمود که پادشاهی بود در زمان حضرت یحیی علیه السلام که با وجود اینکه
زنان بسیار داشت بآنها اکتفا نمیکرد و با زن زناکاری از بنی اسرائیل زنا میکرد تا او پیر شد
و چون آن زن پیر شد دختر خود را برای آن پادشاه زینت کرد و بآن دختر گفت
که میخواهم که ترا از برای پادشاه ببرم چون پادشاه بتو نزدیکی کند و از تو بپرسد
که چه حاجت داری بگو که حاجت من آن است که یحیی پسر زکریا را بکشی پس چون
دختر را نزد پادشاه برد و با آن مقاربت کرد از آن پرسید که چه حاجت داری گفت
کشتن یحیی را پس سه مرتبه از آن پرسید و در هر مرتبه این جواب گفت پس طشتی از طلا طلبید و
یحیی را حاضر کرد و سر مبارک را در میان آن طشت برید و چون خون آنحضرت را
بر زمین ریختند بجوش آمد و هرچند خاک بآن خون میریختند خون میجوشید و بر رو می آمد

تا اینکه قتل عظیمی شد و چون آن قرن بعد منقرض شد و بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط شد

از سبب جوشیدن آن خون پرسید هیچکس آنرا ندانست و گفتند مرد پیری هست

او میداند و چون او را طلبید او از و پرسید او از پدر و جد قصه یحیی نقل کرد و گفت این

خون اوست که میجوشد پس بخت نصر گفت البته انتقام میکشم از بنی اسرائیل که این

خون از جوشیدن باز ایستد پس بر روی این خون هفتاد هزار کس را کشت تا خون

از جوشیدن باز ایستاد و سعید بن عبد الله از حضرت صاحب الامر علیه السلام

سوالی چند کرده و در هنگامیکه آنحضرت کودک بود و در دامن حضرت امام حسن عسکری

علیه السلام نشسته بود و از جمله آن سوالها یکی این بود که پرسید از تاویل کهیعص فرمود

که این حروف از خبرهای غیب است که مطلع گردانیده و خدا بر آنها بنده خود زکریا را

و بعد از ان برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است و این قصه چنان بود

که زکریا از پروردگار خود سوال نمود که تعلیم او نماید نامهای آل عبا را پس جبرئیل نازل شد و

آن نامهای مقدس را تعلیم او نمود پس زکریا علیه السلام هرگاه محمد و علی و فاطمه و حسن را

یاد میکرد دلگیری و اندوه او برطرف میشد و چون حضرت امام حسین علیه السلام را یاد میکرد

گریه در گلوی او گره میشد و از بسیاری گریستن نفسش تنگ میشد پس روزی مناجات کرد

که خداوندا موجب این چیست که یاد این چهار بزرگواران باعث سرور خاطر میشود

و یاد امام حسین علیه السلام موجب حزن و اندوه پس حقتعالی واقعه کربلا را

با و وحی نمود چنانچه فرموده است که کهیعص کاف اشارت است بکربلا و هلاکت

عترت رسول خدا در آن صحرای کربلا و با یزید است که ظلم کنندهٔ بر امام حسین علیه السلام
بود و همین عطش و تشنگی آنحضرت است و صاد صبر آنحضرت چون زکریا این را شنید سه روز
از جای نماز بیرون نیامد گریه و فغان می نمود و مرثیه بر مصیبت امام حسین علیه السلام
میخواند و میگفت الهی آیا بر روی خواهی آورد دل بهترین خلق را به مصیبت فرزند او الهی آیا این بلیه
و محنت را بساحت عزت او فرود خواهی آورد الهی آیا جامهٔ این ماتم را بر علی و فاطمه
خواهی پوشانید الهی آیا شدت این درد و محنت بعرصهٔ قرب و منزلت ایشان
داخل خواهی گردانید پس میگفت که الهی بمن فرزندی عطا کن که در این پیری دیدهٔ
من باو روشن گردد و چون بمن عطا کنی مرا بمحبت آن فرزند مفتون گردان
پس دل مرا بمحبت مصیبت او بدرد آور چنانچه دل محمد حبیب خود را بفرزندش
بدرد خواهی آورد پس خدا حضرت یحیی را بآنحضرت روزی کرد و بمصیبت او یعنی
نحوی که مذکور شد دل او را بدرد آورد و مدت حمل یحیی در شکم مادر شش ماه بود
و مدت حمل امام حسین ع نیز شش ماه بود و بسندهای معتبر و صحیح از جناب امام محمد باقر علیه السلام
و جناب صادق علیه السلام منقول است که چنانچه پیش از یحیی کسی بنام او
مسمی نشد و همچنین بنام امام حسین کسی پیش از او مسمی نشده و بلی کشندهٔ ناقه
صالح ولد الزنا بود و کشندهٔ حضرت یحیی ولد الزنا بود و کشندهٔ امیر المومنین ع ولد الزنا
بود و کشندهٔ امام حسین علیه السلام ولد الزنا بود و نکشت پیغمبران و اولاد
ایشان را مگر فرزندان زنا و نگریست زمین و آسمان مگر بر یحیی و حسین علیه السلام

و آفتاب بر ایشان گریست که سرخ طالع میشد و سرخ فرو میرفت و در روایت دیگر آنست
که قطره خون از آسمان میریخت چنانچه جامه سفیدی که در هوا میداشتند سرخ میشد و هر سنگی که
از زمین بر میداشتند از زیرش خون میجوشید بسند معتبر از امام زین العابدین علیه السلام منقول
است که فرمود با پدرم امام حسین علیه السلام چون بکربلا میرفتیم در هیچ منزل فرود
نمی آمدیم و بار نمیکردیم مگر اینکه آنحضرت حضرت یحیی را و شهادت آنحضرت را یاد میکردند
و میفرمودند که از پستی و خواری دنیا نزد حق تعالی آنست که سر یحیی را برای زن زناکاری
بهدیه فرستادند و بروایت دیگر سر مرا برای ولد الزنا بهدیه خواهند فرستاد و مواعظه
نصایح که در روز جمعه عشره شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و یک هجری نبوی صلی الله
علیه و آله بسمع حاضرین رسانیده كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَيُّهَا:
النَّاسُ اتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فَتَجِدُ كُلُّ
نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ
مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا یعنی جناب امام زین العابدین
علیه السلام در هر جمعه در ابتدای وعظ میفرمودند که ای گروه مردمان امتثال اوامر
و نواهی حق تعالی کنید یعنی آنچه که حق تعالی شما را بآن حکم نموده بجا آرید و از آنچه که نهی نموده
خود را باز دارید و بدانید که رجوع و بازگشت شما بطرف خداوند جل شانه است
پس هر نفس مکلف خواهد یافت جزای عمل نیک خود را و آنچه که از اعمال بد کرده آرزو خواهد کرد
که میان او و میان آن فعل مسافت بعیده باشد پوشیده نماند که در بعضی احادیث جناب

معصوم علیه السلام مردمان را مخاطب ساخته وعظ فرموده اند پس اولی چنان مینماید
که اول اجمالا تحقیق درین باب نماید که کدام کس درین خطاب داخل است و کدام خارج
و بعد از آن آنچه که بدیگر الفاظ و عبارات تعلق داشته باشد پردازد و پس باید دانست که اختلاف
است در اینکه خطابات شرعیه مخصوص حاضرین مجلس خطابست یا شامل غایبین و معدومین
هم هست و هم اختلاف است در اینکه شامل کفار هم هست یا مخصوص مسلمین است
و هم محتاج تنبیه است باینکه اطفال و مجانین و نائمین و امثال آن داخل درین خطاب
اند یا نه عقلا و دانشمندان از اهل علم و فضل اتفاق نموده بر اینکه معدوم قابلیت خطاب
ندارد زیرا که نزدیک عقل قبیح است اینکه شخصی در خانه خود تنها نشسته امر کند و منع نماید
بی اینکه کسی حاضر باشد که با او امر و نهی تواند نمود و اشاعره هرگاه قایل شده اند که
کلام الله قدیم است و بذات خدا قایم است پس ملجا شده اند باینکه خطابات الهی
شامل معدومین هم هست و چونکه هیچ چیز را ایشان قبیح نمیدانند و تجویز میکنند که
حق تعالی خوردن شراب را و زنا و سایر محرمات را واجب گرداند و نماز و روزه را
حرام در این مقام هم تجویز میکنند بلکه حکم بوقوع این میکنند که حق تعالی وقتی که هیچ مخلوق را
نیافریده بود میگفت نماز بکنید و روزه بدارید پس اگر کسی بگوید که هرگاه شما تجویز
نمیکنید که خطاب شامل معدوم هم باشد پس چه چیز دلیل شما میتواند شد بر وجوب و حرمت
اشیاء نسبت بمکلفین که بعد وقوع خطابات شرعیه بهم رسیده اند و بهم خواهند رسید
تا روز قیامت جواب خواهیم گفت که دلیل انعقاد اجماع است بر اشتراک تکلیف

بیان حاضرین و غایبین الا ما استثنی و قول النبی علیه السلام حکمی علی
الواحد حکمی علی الجماعة وقولهم علیه السلام حلال
محمد حلال الی یوم القیمه وحرامه حرام الی یوم القیمه اما کفار پس امام
ابو حنیفه زعم آنست که اینها مکلف بفروع نیستند یعنی کفار را حق تعالی عقاب بر
ترک نماز و روزه و غیره عبادات واجبه نخواهد کرد و همچنین بر ارتکاب معاصی و غیر او از
علمای امامیه و غیرهم جزم نموده اند باینکه کفار مکلف بفروع دین اند چنانچه
باصول آن و اگر در حالت کفر بمیرند حق تعالی اینها معذب میسازد و دلیل حقیقت ما نموده اند
اجماع و عمومات خطابات الهی و خطاب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مثل قوله تعالی
یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین
من قبلکم لعلکم تتقون یعنی ای گروه مردمان عبادت
کنید پروردگار خود را که بیافرید شما را و آنها را که بر شما سابق بوده اند تا شما پرهیزگار
شوید مولانا طبرسی از ابن عباس روایت نموده اند که هرجا که در قرآن یا ایها الناس است
آن آیه نازل شده است در مکه و هرجا که یا ایها الذین آمنوا است نازل شده است در مدینه
حاصل آنکه عدم تخصیص مومنین برای شمول کفار است مثل قوله تعالی ما سلککم
فی سقر قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین
وکنا نخوض مع الخائضین وکنا نکذب بیوم الدین
ظاهر ترجمه اش آنکه اهل بهشت سوال خواهند کرد از اهل جهنم که چه چیز موجب دخول شما

در آتش جهنم شده اهل جهنم خواهند گفت که ما نبودیم از نماز گذارندگان و زکوة و کفاره و غیره

تصدقات که بر ما واجب بشده به مستحقین نرسانیدیم و شروع میکردیم در بطالت

هرگاه دیگران شروع میکردند در بطالت و قوله تعالی وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و امثال تلک المذکورات کثیره و نیز سد کسی اگر

بگوید وجوب فعل شخصی با وجود عدم صحت آن معنی ندارد زیرا که مراد ما از وجوب این است

که کفار قبل شارع بجا آوردن عبادت و اعتقاد کردن باصول دین که شرط صحت

عبادت است چنانچه محدث مکلف است بنماز کردن و طهارت ساختن که شرط صحت

نماز است پس اگر ایمان و عبادت هر دو را ترک نمودید دو نوع عذاب معذب خواهد بود

و اگر ایمان آورد و ترک عبادت کرد یک عذاب و اگر عبادات مشروطه بالایمان

را بدون ایمان بعمل آورد هم بدو عذاب معاقب خواهد گردید زیرا که نماز مثلا بدون

ایمان حرام است کما لا یخفی و لازم نمی آید از مکلف بودن کفار اینکه بعد از اسلام

قضای عبادات فائته در حال کفر واجب باشد زیرا که در محل خود ثابت شده که قضا

فرض جدید است علاوه اینکه قول النبی الاسلام یجب ما قبله صریحست در سقوط قضا

اما صبی و مجنون و مغمی علیه و نایم و غافل پس چونکه جواز تکلیف مقتضی قابلیت مکلف

است برای علم بمکلف به از خطابات شرعیه خارج باشند و حال آنها در این باب

مثل بهایم باشد پس خطاب کردن بآنها قبیح باشد و توهم نشود که ممکنست که از

غافل و مجنون و صبی بعضی از افعال خیر صادر شود و هرگاه حق سبحانه تعالی عالم

حاصل است که در فلان ساعت ازین اصناف فعل خیر یا ترک خیر صادر خواهد شد پس چه باک است

درین که قبل از صدور آن حق تعالی ایشان را مکلف سازد که ایشان را علم بآن تکلیف حاصل نباشد

زیرا که مقتضای قول النبی صلی الله علیه و آله إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ لابدست در

امتثال از نیت امتثال و بدون علم تکلیف نیت امتثال متصور نباشد پس تکلیف از قبیل تکلیف

ما لا یطاق باشد و ازینجاست که علما تصریح نموده اند باینکه هیچ عبادت بدون نیت

صحیح نیست و ازین حکم مستثنی است قصد عبادت زیرا که با وجود آن نیت قربه در آن واجب نیست

چون که مسبوق بقصد نمی باشد و الا تسلسل لازم آید و هم دلالت میکند بر عدم مکلف بودن

اصناف مسطوره قول النبی صلی الله علیه و سلم رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلٰثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ

حَتّٰى يَبْلُغَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتّٰى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتّٰى يُفِيقَ و ازینجا

ظاهر میشود که قضا بامر جدید واجب میشود و الا میبایست که در صورتیکه شخصی قبل از وقت

نماز واجب در خواب رود و بعد انقضای وقت بیدار شود قضای آن بر او واجب

نباشد و همچنین است حال نوم که در یوم صوم شده باشد و آنچه که از احکام تعلق باین مقام

دارد بیان آن موجب ملال حاضرین دانسته از آن اعراض نموده شد و هرگاه که این را دانسته شد

پس باید دانست که درین خطاب که جناب امام زین العابدین علیه السلام در مرجعه نظر

مردمان کرده وعظ میفرمودند بنابر یک مذهب ما همه داخل ایم و بنابر مذهب منصور بعضی

داخل نیستیم ممکن درین تکالیف که کلام حضرت متضمن آنست جزما داخل ایم پس سعی باید نمود

و بدل جهد باید فرمود در باب بجا آوردن و فرمان برداری نمودن بآنچه که آقا و مولای

شمابان در حدیث امر میفرماید و از جمله آنها تقوی و پرهیزکاریست که فقره مسطوره
متضمن آنست و در بسیاری از آیات و احادیث امر بتقوی وارد شده و بسیاری از آنها
دلالت میکند بر مطلق فضیلت از آنجمله قول حق سبحانه و تعالی است واتقوا
الله حق تقاته مولانا طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده اند که معنی
این آیه این است که عبادت حق تعالی و فرمانبرداری او بکنید و تعصب نمایید و شکرانه
نعمت او بجا آرید و کفران نعمت نکنید و در یاد خدا باشید و او را فراموش ننمایید
قوله تعالی
وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه از تقوی و پرهیزکاری
حق تعالی بردارید پس بدرستیکه بهترین توشها تقوی و پرهیزکاریست و قول حق تعالی
اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَّعیون ادخلوها بسلام امنین وَ
نزعنا مٰا فی صدورهم من غل اخوانا عَلیٰ سرر متقابلین
لا یمسهم فیها نصب ومٰا هم منها بمخرجین یعنی بدرستیکه متقیان
و پرهیزکاران داخل خواهند شد در باغهای بهشت که جناب حق سبحانه تعالی برای
ایشان مهیا کرده و در جاییکه چشمهای آب و عسل جاریست و در آنوقت بصاحبان
تقوی گفته خواهد شد که داخل بهشت شوید با سلامتی از آفات در حال کمال امنیت
ز خوف بیرون آمدن از آنجا و در آنوقت از سینهای ایشان حقد و حسد را بیرون خواهیم
کرد و آنها مثل برادران بر تختهای مقابل و بروی یکدیگر خواهند بود و در آنجا ایشان را
هیچ تعب و مشقت نخواهد بود و باز از آنجا بیرون نکرده خواهند شد و در جای دیگر میفرماید

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ
الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ
تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ظاهر ترجمه آنکه و گفته شد از آنها که
تقوی و پرهیزکاری نمودند که چه چیز پروردگار شما بر شما نازل کرده اند آنها در جواب گفتند
که خیر و خوبی را برای آنها که افعال نیک بجا می آرند درین دنیا خیر و خوبی است که مومنین آنها
را ثنا و ستایش میکنند و آنچه که ثواب در آخرت برای آنهاست بهتر است از آنچه
که در دنیا بآنها میرسد از خوبیها و سرا اینه خانهٔ متقیان در آخرت بهتر است که آن جنت عدن
باشد که محل اقامت و آسایش است در آن متقین داخل خواهند شد و در آن باغ نهرها
جاری خواهد بود و برای آنها که دلهای ایشان خواهش خواهد کرد از نعمتهای الهی مهیا
خواهد بود و همچنین جزا میدهد حق تعالی آنها را که از معصیت او پرهیز مینمایند و آنها را ملائکه قبض روح
میکنند در حالتیکه دلهای ایشان پاک و پاکیزه است و ملائکه میگویند بآنها که سلامتی است
برای شما از هر مهالک داخل بهشت شوید بعوض اعمال نیک که از شما در دار دنیا بعمل آمده در روضه
کافی از جناب امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمودند قال إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ نَحْشُرُ ا

المتقین الی الرحمن وفدا یعنی سوال کرد شخصی از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم از قول حق تعالی که ظاهر ترجمه اش اینست وقتیکه حشر کرده خواهد شد
متقیین بطرف پروردگار خود در حالتیکه برشتران سوار باشند فقال یا علی ان
الوفد لا یکونون الا رکبانا اولئک رجال اتقوا الله فاحبهم
الله عز ذکره واختصهم ورضی اعمالهم فسماهم المتقین
یعنی پس حضرت فرمودند که یا علی اطلاق وفد نمیشود مگر بر سواران و اینها گروهی هستند
که از معصیت خدا پرهیز نمایند پس حق تعالی ایشان را دوست داشته و سبب عبادت
ایشان راضی شده ثم قال له یا علی والذی فلق الحبة وبرا النسمة
انهم لیخرجون من قبورهم وان الملائکة لتستقبلهم
بنوق من نوق العز علیها رحائل الذهب مکللة بالدر و
الیاقوت وجلائلها السندس والاستبرق وخطمها جدل
الارجوان بعد از آن فرمودند که یا علی قسم بپروردگار خود که دانه را شکافته و انسان
پیدا کرده بدرستیکه صاحبان تقوی از قبرهای خود بیرون خواهند آمد ملائکه از ناقهای
عزت که رحلهای آنها از طلا باشد مرصع بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از سندس و استبرق
خواهد بود و زبان آنها سرخ ویطیر بهم الی المحشر مع کل رجل منهم
الف ملک من قدامه وعن یمینه وشماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا
بهم الی باب الجنة الاعظم پس آن ناقها متقیان را بر پشت خود سوار کرده بطرف

مختصر خواهند پرید و با هر یک از آنها هزار فرشته از دست راست و دست چپ و پیش و پس
برای عزت و حرمت صاحب تقوی خواهند بود تا اینکه خواهند رسانید بدروازهٔ بزرگ
بهشت قسمیکه داماد را بخانهٔ عروس میرسانند وَعَلَى بَابِ الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ وَإِنَّ
إِنَّ الْوَرَقَةَ مِنْهَا لَيَسْتَظِلُّ تَحْتَهَا أَلْفُ رَجُلٍ مِنَ النَّاسِ
و بر دروازهٔ آن بهشت درختیست که هزار آدم در زیر سایه یک برگ آن میتوانند نشست
وَعَنْ يَمِينِ الشَّجَرَةِ عَيْنٌ مُطَهَّرَةٌ مُزَكِّيَةٌ در جانب راست
آن درخت چشمه ایست بسیار پاکیزه فَيَسْقُونَ مِنْهَا شَرْبَةً فَيُطَهِّرُ اللهُ
بِهَا قُلُوبَهُمْ مِنَ الْحَسَدِ وَيَسْقُطُ عَنْ أَبْشَارِهِمُ
الشَّعْرُ پس اهل تقوی از آن چشمه آب می آشامند و بسبب آن حق تعالی از
دلهای شان حسد را بیرون میبرد و موی بدن ایشان بسبب آن زایل میشود
وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُورًا مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ الْمُطَهَّرَةِ و بطرف همین حالت حق تعالی
اشاره نموده جاییکه میفرماید که پروردگار آنها از شراب طهور ~~ایشان را~~ خواهند
خورانید قَالَ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ إِلَى عَيْنٍ أُخْرَى عَنْ يَسَارِ الشَّجَرَةِ
فَيَغْتَسِلُونَ مِنْهَا عَيْنِ الْحَيَوٰةِ فَلَا يَمُوتُونَ أَبَدًا حضرت فرمود
که بعد از آن میروند بطرف چشمه که از جانب چپ درخت است پس در آنجا غسل میکنند
و آن را چشمه حیواة میگویند کسی که در آن غسل نماید بعد از آن نمیمیرد قَالَ

ثم توقفهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والأسقام
والحر والبرد ابدا حضرت فرمودند که بعد از ان ایشان را پیش عرش ایستاده
میکنند در حالتی که ایشان سالم مانده باشند از آفتها و بیماریها و گرمی و سردی همیشه فیقول
الجبار جل ذکره للملائکة الذین معهم احشروا اولیائی
الی الجنة لا توقفوهم مع الخلائق حضرت فرمودند که درانوقت حق تعالی
با ملائکه خواهد گفت که دوستان مرا بطرف بهشت برید و ایشان را با دیگر خلائق در عرصه
محشر نگاه ندارید فقد سبق رضائی عنهم ووجبت رحمتی لهم وکیف
ارید ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسیئات حق تعالی
فرماید که رضامندی من سبقت کرده و رحمت من بر ایشان واجب گردیده چگونه اراده من
تعلق گیرد باینکه ایشان را با مردمان دیگر که هم حسنه و هم سیئه کرده باشند نگاه دارم قال
فیسوقهم الملائکة الی الجنة فاذا انتهوا بهم الی باب
الجنة الاعظم ضرب الملائکة الحلقة ضربة تصر
صریرا یبلغ صوت صریرها کل حوراء اعدها الله عز
وجل لاولیائه فی الجنان فیتباشرون بهم اذا سمعوا صریر
الحلقة فیقول بعضهم لبعض قد جاءنا اولیاء الله حضرت
فرمودند که پس ملائکه صاحبان تقوی را بطرف بهشت اعظم ببرند چون بدر دروازه رسند
حلقه در را بکوبند از ان آوازی بیرون می آید که هر حور در بهشت که برای دوستان خدا

مهیا شده باقی نمانده که او را نشود پس آن حوران باهم شادی می کنند و میگویند که دوستان
خدا رسیدند فیفتح لهم الباب فیدخلون الجنة وتشرف
علیهم ازواجهم من الحور العین والآدمیین فیقلن مرحبا
بکم فما کان اشد شوقنا الیکم ویقول اولیاء
الله مثل ذلک پس دروازه بهشت را میگشایند پس داخل بهشت میشوند پس
زنهای آنها از حور و آدمی از بلندیها مشرف میشوند و میگویند خوش آمدید ما چه بسیار مشتاق
لقای شما بودیم و دوستان خدا همچنین از آنها میگویند بعد از این جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند که بعد از آن جناب امیر المومنین از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم سوال نمود
از تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی میفرماید که لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من
فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا
یخلف المیعاد که ترجمه ظاهرش این است که لکن آنها که تقوی و پرهیزکاری نمودند
از نافرمانی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است غرفهای که از بالای
آنها غرفهای رفیع تر است که بغایت استحکام بنا شده جاری میشود از زیر آن غرفها نهرهای
بهشت حق تعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده نموده خلاف نمیکند خدا وعده
خود را و سوال نمود که برای که این غرفها را چه چیز بنا کرده اند حضرت فرمود که یا علی این غرفها
را آنچه حق تعالی بنا کرده است برای دوستانش بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای
آنها را از طلا و نقره مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربانست

و در آن غرفها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا
برنگهای مختلف و در میان آن فرشهای مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند
پس چون مومن را در بهشت در آن منازل در آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش
گذارند و حلهها از طلا و نقره در او پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بگذارند و مقنعه
حله برنگهای مختلف مطرز بطلا و نقره مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او بپوشانند پس چون مومن
بر تخت خود بنشیند تخت از شادی بحرکت آید و بر خود بیالد پس چون مومن بر منازل
خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل است بباغهای او که در آید و او را تهنیت گوید بکرامتهای
الهی پس گویند بان ملک خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان که در اینجا بمانی باش که
دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حور العین مهیای ملاقات او شده صبر کن تا
دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او درین منزل مهیا کرده اند از خیمه خود بیرون آید
و بر تخت مومن بخرامد و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و مقنعه و حله پوشیده باشند مرصع
بیاقوت و مروارید و زبرجد و حلهایش را بمشک و عنبر رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت
نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته
پس چون نزدیک دوست خدا رسد و او اراده نماید که از شوق برای او برخیزد حوریه گوید
که ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای منی
و چون نزدیک او آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل
نشود پس نظر کردن حوریه افکند در گردنش طوبی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش

لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشند که تو ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من
برای تو بنهایت رسیده و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حق تعالی هزار ملک بفرستد
که او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را تزویج او در آورند پس چون بدر اول از درهای بهشت آن
مومن برسند گویند بملکی که بآن در موکل است که برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند
عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارک باد بهشت بگوییم آن ملک گوید که باشید
که تا من بحاجب بگویم که با مومن عرض کند که شما آمدید پس آن ملک بیاید نزد حاجب و میان او
و حاجب سه باغ فاصله باشند و بگوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که پروردگار عالمیان
ایشان را بتهنیت دوست خود فرستاده و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که
بر من بسیار دشوار است که درینحال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم و او با زوجه حور
خود خلوت کرده است میان حاجب و مومن دو باغ فاصله باشد پس حاجب آید بر دفیهم و
گوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب رب العزت ایشان را برای تهنیت فرستاده
ولی خدا عرض کنید چون ~~ایشان عرض کنید~~ چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل
شوند پس ایشان بیایند بر در غرفه و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس
چون آن ملایکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی آن دری را که بآن موکل است بگشاید پس بهم
هر ملکی از دری از درهای غرفه در آورد و هر یک از ایشان رسالت پروردگار خود را ادا نمایند
و اشاره باین حالت است آنچه حق تعالی میفرماید وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ
عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ

عُقْبَى الدَّارِ یعنی ملایکه داخل شوند بر ایشان از درهای منازل ایشان و گویند که سلام
الهی بر شما باد و سبب آنچه که بر مشقتهای طاعت و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید
در دار دنیا پس چه نیکو است عاقبت این سرای شما قال وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ
وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اشاره باین
کرامتست که حق تعالی فرموده که چون نظر نمایی بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم و ملکی بزرگ
پادشاهی عظیم قال وَالْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِ مَسَاكِنِهِمْ
وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ پس فرمود
که نهرها زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حق تعالی میفرماید که از تحت ایشان نهرها جاریست و فرمود
که میوهای ایشان نزدیک است بحیثیتی که هر میوه را که مومن طبعش بان مایل شود بدهان خود آن
را میتواند گرفت در حالیکه او تکیه کرده باشد وَإِنَّ الْأَنْوَاعَ مِنَ الْفَاكِهَةِ
لَيَقُلْنَ لِوَلِيِّ اللهِ يَا وَلِيَّ اللهِ كُلْنِي قَبْلَ أَنْ تَأْكُلَ هَذَا و بدرستیکه
انواع میوه بسخن می آیند و میگویند که ای ولی خدا مرا پیش از میوه دیگر تناول نما و فرمود که هیچ
مومنی نیست مگر آنکه او را باغهای در بهشت بسیار است مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
بعضی درختانش مرتفع اند و بعضی بر روی زمین خوابیده وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ وَأَنْهَارٌ
مِنْ مَاءٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ فَإِذَا دَعَى وَلِيُّ اللهِ
بعد اى بما يشتهيه نفسه عند طلبه الغذاء من غير ان
يسمى شهوته و برای مومنان در بهشت نهرها جاریست بعضی از شراب و بعضی از آب

وبعضی از عسل و بعضی از شیر و چون دوست خدا غذا را میل نماید آنچه خواهش کرده حاضر میکنند
بی آنکه دوست خدا اظهار نماید و گاهی با برادران مومن خود خلوت میکند و یزور بعضهم
بعضاً و در باغهای خود تنعم میکنند و سیری نمایند و هوای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع
صبح است و طلوع آفتاب وَلِکُلِّ مُؤْمِنٍ سَبْعُونَ زَوْجَةً حُوراً
نسوة مِنَ الآدمیینِ و برای هر مومن هفتاد زوجه حور خواهند بود و چهار زن از بنی آدم
والمومن ساعةً مَعَ الحور وساعةً الادمیة وساعة
یخلو بنفسه علی الارائک متکیا ینظر بعض المومنین
الی بعض و مومن ساعتی با حور و ساعتی با زن در خلوت بر تخت خود می نشیند و مومنین
باهم یکدیگر را نگاه میکنند وان المومن لیغشاه شعاع نور وهو علی اریکته
فیقول لخدامه ما هذا الشعاع اللامع لعل الجبار لحظنی بدرستیکه
بعد این حالات شعاع نور مومن را احاطه میکند و او در ان حالت بر تخت خود نشسته باشد
پس به خادمان خود بگوید که این شعاع چیست مگر نور پروردگار است فیقول له خدام
قدوس قدوس جل جلاله بل هذه حوراء من نسائک ممن
لم تدخل بها بعد پس خادمان خواهند گفت که پاکست و برتراست حق تعالی از اینکه
تو گمان کردی بلکه این شعاع حور است از زنان تو که تا حال تو ملاقات نکرده اشرفت
عَلَیکَ مِن خیمتها شوقاً اِلَیکَ وَقَدْ تعرضت لَکَ وَاحبت
لقاءک فلما ان رأتک متکئا علی سریرک تبسمت نحوک شوقا

اِلَيكَ فَالشعاعَ الذي رايت والنور الذي عشيك هو مِن
بَيَاضٍ ثغرها وصفائه ونقائه ورقته از خیمه خود بیرون آمد بسبب شدت
اشتیاق ملاقات تو و بسیار دوست میدارد ملاقات ترا پس هرگاه ترا دید که بر تخت خود
تکیه کرده نشسته بطرف تو تبسم نموده پس نوریکه دیدی که ترا فرا گرفت سفیدی دندانهای او
که از پس صاف و نازک فیقول وَلِیُّ الله ایذن لها فتنزل اِلیٰ
فَتَبَادَر الیها الف وصیف والف وصیفه یبشرونها بذالك
فتنزل الیه من خیمها وعلیها سبعون حله منسوجه بالذهب
والفضه مکلله بالدر والیاقوت والزبرجد صبغهن
المسك والعنبر بالوان مختلفه یری مخ ساقها من وراءِ
سبعین حُله پس دوست خدا خواهد گفت که او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید
و نزد من آید چون دوست خدا این را فرماید هزار غلام و هزار کنیز مبادرت نمایند و این بشارت
را بحوریه رسانند و او از خیمه خود فرود آید و بر بدنش هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت
و زبرجد و ملون بمشک و عنبر برنگهای مختلف در بر داشته باشد که مغز استخوان ساقش از
زیر هفتاد حله نماید فاذا دَنت من ولی الله اقبل الخدام بصحایف الذهب
والفضه فیها الدر والیاقوت والزبرجد فینثرونها
علیها پس وقتیکه نزدیک دوست خدا رسد خدمتگاران ظرفها پر از یاقوت و مروارید
و زبرجد پاورند و بر و نثار کنند ثم یعانقه وتعانقه فلا یمل ولا

نمل پس حوریه و مومن تا مدت دست در گردن یکدیگر کنند و ایشان را از آن ملال حاصل نشود و بعد از نقل
این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که بهشتهایی که حق تعالی در قرآن یاد فرموده
جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت النعیم و جنت الماوی و در میان این بهشتها
خدا را بهشتهای دیگر هست و مومن از جنتها و باغستانها میدهند القدر که خواهند و در آنها
تنعم میکنند بهره و نشی که خواهند و هر چیز که مومن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگوید
سُبحانَکَ اللّهم همین که این را گفت خادمان مبادرت مینمایند و آنچه خواهد و آن طلب کرده
او حاضر میسازند چنانچه حق تعالی میفرماید دَعْویهُمْ فیها سُبحانَکَ اللّهمّ وَ
تحیّتهم فیها سلامٌ یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این
حدیث ظاهر میشود بآن وجه باشد که سُبحانَکَ اللّهمّ یعنی پاکی یاد میکنم ترا از هرچه لایق
کبریای تو نیست و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود که معنی
تحیت خدا بر ایشان سلام است وَآخِرُ دَعْویهُمْ ان الحمدُ لِلّه رب
العالَمین و آخر دعای ایشان آنست که بگویند الحمدُ لِلّهِ ربِّ العالَمین
حضرت فرمود که مراد آنست که آنچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد و از آن لذت
خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آنکه فارغ شدند حمد الهی بجا آوردند
و بسند معتبر از عبد الله بن علی منقول است که بخدمت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم رسیدم و از وصف بهشت از و سوال نمودم بلال گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم
که حصار بهشت یک خشت آن از طلا است و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل در میان آن

ان مشک خشبو بکار برده اند و کنگرهای آن حصار از یاقوت سرخ و زرد است پرسید که
درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درها مختلف است باب الرحمه از یاقوت
سرخ است و باب الصبر در کوچک است یکپاره از یاقوت سرخ حلقه ندارد و باب الشکر از
یاقوت سفید است دو پاره دارد و وسعت آن پانصد ساله راه است و آن در را صدا و ناله
هست میگوید که خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی که در دنیا بیلاها مبتلا گردانده اند تا
مصیبتها و دردها و مرضها و غیر ان از ان در داخل میشوند و ان از یاقوت زرد است
و یک پاره است و بسیار کم است کسی که از ان در داخل شود زیرا که بندها اجر خود را بجزع
ضایع می کنند گفت دیگر بفرما گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا
کرده اند و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بخدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند
از ان در داخل میشوند پرسید که چون داخل بهشت میشوند بچکار میکنند گفت بکشتی ها می نشینند
و در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند و کشتی از یاقوت است و آنچه کشتی را بان میرانند از مروارید است
و در ان کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید که اسم آن نهر چیست
گفت جنت الماوی پرسید که آیا در میان آن بهشت بهشت دیگر هست گفت جنت عدن
در وسط ان واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از مروارید
است پرسید که آیا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنت الفردوس است پرسید که حصارش از چه چیز است
گفت دیوارش و غرفهایش همه از نوریست که حق تعالی خلق فرموده است ای عزیز وسعت
رحمت الهی که برای صاحبان تقوی و پرهیزکاری مهیا و آماده است این است که شنیدی

که پس کدام حسرت و ندامت ازین زیاده خواهد بود درین عیش چند روزهٔ دنیا که بصد هزار
کدورت آلوده امتثال فرمان برداری حق تعالی نکنیم و از محرمات الهی اجتناب
ننمائیم و خود را از چنین رحمت بی نهایت و از عیش و نعم کذائی که ابد الاباد خواهد بود محروم سازیم
چرا تامل نمی نمائید که برای تحصیل مرغوبات دنیوی که حصول آن موهوم است و بر تقدیر حصول آن
بیم مردن خود و فوت شدن آن مرغوب هست آدم چه قدر مشقتها و تعب میکشد و اگر از حصول
آن ناامید میشود چه قدر غم و غصه میخورد و حال اینکه خوب میداند بی ثباتی آن را پس وای
بر کسی که برای لذت دو روزهٔ خود را از چندین لذات اخروی که برای پادشاه روی زمین
یکی از هزاران میسر میشوند محروم و بی بهره سازد و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم
از برای او مقرر فرموده پس چون اهل بهشت در بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند
منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی
جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم بایشان مینمایند که این منازلیست که اگر معصیت الهی میکردید
داخل این منازل میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت میبود
میمردند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا
نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهایی که در آنجا مقرر شده بود بایشان
بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید این منازل را متصرف میشدید پس ایشان را
حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند

و منازل اهل بهشت را در جهنم بدکاران دهند و این است تفسیر این آیه که حق تعالی
ورثاءن اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که میراث میبرند بهشت را و در آن مخلد
و پاینده خواهند بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون
اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب رب العزت
ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتهایی درآید خواهید شناخت
اورا گویند پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت
و دوزخ بدارند و با ایشان گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که اورا
ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شمارا مرگ نیست
و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شمارا مرگ نخواهد بود و این روزیست که
خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزیکه کار هر کس
منقضی شده باشد و پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافل اند مواعظ و نصایح
که در روز جمعه نهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دوصد و یک هجری نبوی صلی الله علیه و آله
خوانده شد هرگاه در جمعه گذشته مجملی از علو مرتبت اهل تقوی در حیز تحریر و بیان آمده
امروز در تحقیق معنی آن و ما یتعلق به می پردازد پس باید دانست که اصل معنی تقوی
حفظ و نگهداریست یقال اتقیت الله اتقاء ای محافظت کردم نفس خود را از عذاب
او و التقوی اسم منه و گویا در عرف مخصوص شده بمحافظت و نگاه داشتن خود از عذاب و مخالفت
الهی و قریب بهمین معنی است ورع زیرا که بمعنی کف نفس است از عذاب الهی و عفت زیرا که بمعنی

امتناع است مولانا صالح گفته که عفت در عرف حالة نفسانیست که بسبب آن صاحبش
امتناع مینماید از غلبه شهوت پس اگر ترک واجبات داخل است در غلبه شهوت ظاهر
آنست که میان تقوی و ورع و عفت مساوات باشد و الا هرکه متقی و ورع خواهد بود و عفیف
هم خواهد بود و دون العکس اما عداله پس چونکه بنا بر مشهور عبارتست از هیئة راسخه در نفس
که بسبب آن صاحب آن اجتناب میکند از ارتکاب کبائر و اصرار صغائر و خلاف مروة ظاهر
آنست که عدالت نفس الامری مساوی تقوی و غیره باشد و مؤید این معنی است آنچه از حضرت
نبوی صلی الله علیه و سلم منقول است که فرمودند جماع التقوی فی قوله تعالی
ان الله یأمر بالعدل الخ و امثال آن مگر آنکه بگویند که در اتقاء و غیره شرط است
که صغیره گاهی بدون اصرار هم صادر نشود و هو بعید زیرا که بنا بر این تقوی و اخوته باید
از جمله خواص معلوم باشد و بس فتأمل آری فرق است میان عدالت ظاهری و تقوای
نفس الامری پس میتواند شد که شخصی محکوم بالعدالت باشد و عادل و متقی بحسب نفس الامر
نباشد مولانا صالح و کلینی گفته که ارباب قلوب ورع را پنج قسم کرده اند اول ورع عادلان
و آن عبارت از عدم فسق است دویم ورع صالحین است و آن عبارت از ترک محتمل
التحریم است هرچند در شرع تجویز خوردن آن شده باشد مثل عطایای اهل جور سیوم ورع
متقین است و آن عبارت است از ترک کردن چیزیکه در حقیقت آن شبهه نباشد
بجهة آنکه مؤدی بطرف ارتکاب حرام شود چهارم ورع صدیقین است و آن ترک
کردن مباحاتست بسبب اتصال بامریکه اتصال بآن ناخوش باشد چنانکه نقل کرده اند

که ذوالنون مصری در حالتی که در حبس بود روزی گرسنه شد زنی صالحه برای او بدست زندان
بان طعامی فرستاد پس ذوالنون مصری از خوردن آن طعام اعراض نمود و گفت چونکه
بدست ظالمی فرستادی نمیخورم و همچنین نقل کرده اند که بعضی از عارفین آب نهری که او را بعضی
از ظلمه حفر نموده بود نمیخورد در صورتی که آب فی نفسه مباح بود فصل پنجم ورع مقربین است و آن
عبارت از ترک صرف قلب است بما سوی الله تعالی و بعد از آن مولانا صالح گفته که کاهست
که میان ورع و وسواس شیطانی اشتباه واقع میشود و مثل شخصی باشد که دو پارچه لباس
داشته باشد و یکی از آن نجس شود و او را پاک کند و معهذا در پارچه دیگر نماز کند توهم
آنکه پارچه اول نجاست رسیده بخلاف پارچه ثانی پس این اجتناب از قبیل وسواس است
و صاحب آن می پندارد که از ورع است و همچنین شخصی که دست او را کسی مصافحه کند یا ببوسد
پس دو دستها را بشوید باحتمال آنکه شاید در دست او نجاست باشد یا او دست کسی را آلوده
باشد که نجس باشد لاسیما العوام ومن لا یحفظ ولا یعرف احکام
الطهارة والنجاسة فالظاهر ان امثال هذه من الوساوس
بعد از آن گفته که مگر در صورت بوسیدن دست کسی که اجتناب نکند از معصیت که ظاهر
آنست که اجتناب او از قبیل ورع باشد تمام شد محصل کلام او رحمة الله علیه پوشیده نماند
که تقسیم ورع بر نهج مسطور ورای طور عقل است و طریقه صاحبان کشف و شهود است
اما آنچه عقل سلیم بآن حاکم است پس این است که افعال مکلف منحصر است در احکام خمسه
مشهوره واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح و از آنچه که در ما سبق گفته شد

مستفاد میشود که تقوی و اخوات آن منافات و ارد بارتکاب حرام بلکه با ترک واجبات

هم اما فعل جمیع مستحبات و ترک جمیع مکروهات پس ظاهر آنست که شرط عصمت هم نباشد

چه جای غیر آن چه جواز ترک اولیا از انبیا اتفاقیست و هم دلالت میکند بران فعل

آدم علیه السلام مع حوا قوله تعالی وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا

مِنَ الظّٰلِمِيْنَ زیرا که نهایت انچه اصحاب ما گفته اند این است که نهی در این آیت

نهی تنزیهی باشد و آن بعینه معنی کراهت است آری میتوان گفت که فعل مستحب

و ترک مکروهی که وجه استحباب و کراهت آن نزدیک شارع ظن وجوب و حرمت

باشد بحسب نفس الامر منفی و ورع را اجتناب ازان لازم است مثل سور حایض که اجتناب

نکند از نجاست نزدیک شارع مکروه است و معلوم است که وجه آن همینست که مظنون

انست که بحسب نفس الامر آن سور نجس باشد پس تقوی و ورع مقتضی آن است که ازان

اجتناب نمایند لیکن چونکه استحباب و کراهت حکم شرعیست بدون دلیل شرعی

حکم باستحباب و کراهت شی وجهی نداشته باشد پس حکم باستحباب اجتناب جمیع محتمل

الحرمت و محتمل النجاست مثل گوشت بازار مسلمانان و اقسام شیرینی و طعام مسلمانان

و ابهای ایشان و امثال آن بجهت اینکه مظنون آنست که ذبیحه بروجه مشروع

ذبح کرده نمیشود و او از همان کارد که ذبح میکند و بسبب خون نجس میشود گوشت را

صاف میکنند و اصل شیرینی از دست کفار ساخته میشود و مسلمانان هم احتراز از

نجاست نمیکنند وجهی نداشته باشد بلکه حکم باستحباب بدون دلیل شرعی ظاهر آنست

که مقتضای قوله تعالی وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِکَ حرام
باشد و توهم نشود که وجه استحباب آن میتواند شد استحباب اجتناب از سور
حایض متهمه زیرا که وجه آن انچه که معلوم است امتثال قوله علیه السلام اذا کانت
الحایض مامونة فلا باس بالوضوء بسورها و شک نیست که با وجود اینکه
دلالت مفهومی ضعیف است تعدی از ان از قبیل قیاس باطل باشد بالجمله قباحت
حکم باستحباب جمیع مظنون النجاسة والحرمة باین دلیل ضعیف ظاهر آن است
که پوشیده نباشد و بخیال نرسد که وجه استحباب بلکه وجوب شی میتواند شد امتثال قوله
علیه السلام حلال بین وحرام بین و شبهات بین ذلک فمن ترک
الشبهات نجا من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتکب المحرمات
من حیث لا یعلم زیرا که انچه معلوم است این است که هر گاه شبهه از حیثیت دلیل
شرعی باشد اجتناب از ان مستحب است اما شبهه که بحسب احتمال تنها باشد پس شمول
این حدیث آن را معلوم نیست سیما نظر بصحیحه معویة بن عمار که گفت سوال نمودم
از جناب صادق علیه السلام که قسمی از پارچه هست که ان را سابری میگویند و ان را
مجوس میبافند و ایشان شراب میخورند و نجس میباشند ایا جایز است که آن را از
ایشان بخرم و بدون شستن آن را بپوشم و در ان نماز کنم حضرت فرمودند بلی باکی
معویة بن عمار میگوید که از ان پارچه قمیصی و ردای برای حضرت ساخته فرستادم
در روز جمعه وقتیکه افتاب بلند شده بود و آنحضرت دریافت نمودند که منظور من از

فرستادن چیست پس آنحضرت ازا پوشیده برای نماز جمعه تشریف بردند و امثال
این از احادیث کثیره که محل گنجایش ذکر آنها ندارد و بالجمله استحباب اجتناب جمیع ما یحتمل
التحریم خالی از تعسر بلکه تعذر نیست پس هرگاه که نفس استحباب اجتناب ثابت خواهد شد
کطعام المغنیه ونحوها حکم باستحباب آن کرده خواهد شد والا بمقتضای قوله
علیه السلام کل شئ مطلق حتی یرد فیه نهی واصل اباحت
محکوم بالاباحت خواهد شد و هرگاه که حال استحباب این باشد پس حکم بوجوب اجتناب
ما یحتمل التحریم والنجاست بسیار مستبعد باشد و از اینجاست که کسی از علمای
متقدمین باین قایل نشده کیف والا لازم آید تفسیق جمعی از اسلاف که اجتناب از آن
نمی نمودند مثل ابن بابویه و حسن بن ولید که تجویز نمودند قنوت را بزبان پارسی بنابر قوله
علیه السلام کل شئ مطلق حتی یرد فیه نهی وهکذا
جوز ابن بابویه سهو النبی والوضوء بماء الورد وکون شهر
رمضان ثلثین یوما ابدا مع احتمال ان یکون الامر علی
خلاف ذلک جناب مولانا مجلسی در عین الحیوة گفته که عفت از چیزها یکه نهی کراهت
از آن فرموده اند و از شبهه ها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن
مال غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است مستحب است از برای
درصورتیکه من حیث الدلیل الشرعی احتمال حرمت و نجاست میسر باشد از العضورت
اجتناب احتیاطا واجب باشد اما ترک مباح پس اگر بنیت استحباب باشد اظهر آنست

که حرام باشد و بدون آن صلاحیت ندارد که شرط تقوی و ورع باشد و هرگاه که این را دانستی پس
بباید دانست که اثبات استحباب آنچه که ذو النون کرده و آنچه که بعضی عارفین بآن عمل مینمود و
امثال آن خالی از تکلف نیست و بدون آن از جمله ورع دانستن صورتی ندارد و کسی را نمیرسد که
بگوید که ترک مباح اگر خوبی نداشته باشد پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام و دیگر اصحاب آنحضرت
چرا ترک اکثر لذات کرده بودند حتی اینکه مشهور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام انبان نان
خود را مهر کرده نگاه میداشتند تا جناب حسنین علیهما السلام نان را بروغن چرب ننمایند زیرا که
قبل از این اشعاری رفت بر اینکه فعل معصوم وقتی که حجت میتواند شد که خصوصیت معصوم علیه السلام بآن
معلوم نباشد و ایضا خصوصیت آن زمان معین و امثال آن ثابت نشده باشد و در فیما نحن فیه
خصوصیت آنحضرت و خصوصیت زمان از بسیاری از احادیث مستفاد میشود و از آنجمله حدیثی است
که کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمومنین
علیه السلام حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامهای ملایم و نرم را ترک کرده
و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بسیار مغموم و محزون اند حضرت او را طلبیدند چون
بیامد ترش کردند و فرمودند ای دشمن نفس خود شیطان حیرانت کرده است آیا حیا
از اهل خود نکردی آیا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا ترا تکلیف کرده است
که خیرهای طیب را که بر تو حلال کرده است و کراهت کرده که از آنها متمتع برداری متمتع نشوی و فایده
برنداری و تو نزد خدا از آن پست تری که چنین تکلیف نسبت بتو کند مگر خدا نفرموده است
که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام

و که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر گردانید برای انتفاع مردمان و در زمین انواع

میوه هاست و خرماها که شکوفه های ایشان در میان غلافها حاصل میشود تا انکه فرموده است که

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ

الْمَرْجَانُ پس در آیه اول میوه ها خلق انها بر خلایق منت نهاده و در ثانی دریا و مروارید و جواهر که

از دریا بیرون می آید امتنان نموده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا بفعل اظهار کردن

و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از زبان اظهار کردن و حال انکه امر فرموده است

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ حدیث کن نعمت پروردگار خود پس عاصم گفت یا

امیرالمومنین علیه السلام پس تو چرا در خورشها اکتفا کردی بر طعامهای ناگوار و در پوشش

بر جامهای کنده حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان که

خود را بضعیفان و فقیران بحشیم و بروش ایشان سلوک نمایم تا فقیران فقر زور بنا در دوجهان

امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامهای نرم

پوشید و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام

گفت که اگر خلافت با شما باشد ما بسبب شما برفاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت

فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر خلافت با ما باشد و مدار ان بر سیاست و تدبیر

است یا عبادت در شب سیاحت و حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشیدن جامهای

درشت و خورش با طعامهای غیر لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کردند و گمان

ایشان این است که بر ما ستم کردند و حال آنکه تا را بر فاهیت انداختند از حماد بن عثمان منقول

که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی بآنحضرت عرض کرد که شما فرمودید که علی ابن ابیطالب
جامهای درشت می پوشیدند و پیراهن بچهار درم میخریدند و می بینیم که شما جامهای نیکو میپوشید
حضرت فرمود که علی ابن ابیطالب علیه السلام در زمانی بودند که آن جامه بدعتی بود اگر در چنین زمانی
می پوشیدند بآن جامه مشهور میشدند بهترین لباس زمانی هر لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر
علیه السلام ظهور خواهند کرد جامه را بروش حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهند پوشید و بسیرت
آنحضرت عمل خواهند فرمود و منقول است که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام جبه خزی بپانصد
درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خزی به پنجاه دینار در زمستان را در ایشان میکردانیدند و چون
زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بالجمله ازین قبیل احادیث بسیار است
و بعضی از آنها قبل ازین مذکور شده پس کسی که دائما گلیم و امثال آن میپوشد و آنرا سرمایه مباهات
خود میداند بحیثیتی که استنکاف از پوشیدن لباس دیگر میداند مرتبه اسیت که آن را حرام میداند لیقین
تصور باید نمود که از جهل و نادانیست اری در بسیاری از احادیث مدح کسانیکه محتاجند و از اکثر لذائذ
دنیوی محروم اند وارد شده و معلوم است بر کسی که ذهن سلیم دارد اطراف و جوانب کلام
ائمه علیهم السلام را دریافت نموده باشد که منظور ایشان این است که ایشان از ممر حلال
دنیا را بنیت توسعه عیال و صله ارحام و امثال آن سعی نمایند پس اگر حاصل شود حقوق واجبه را
بر سبیل وجوب و مستحبه را بعنوان مستحب بعمل آورند و اگر میسر نشود بران صبر نمایند و بانچه که حق تعالی
برای ایشان مقدر کرده راضی باشند که در ینصورت چونکه حق تعالی بنابر مصلحت ایشان را
از نعمتهای دنیوی محروم کردانیده البته در آخرت درجه ایشان را عالی خواهیم کرد و الله اعلم